# ماندگار

روزنامۀ صبح افغانستان

www.mandegardaily.com

سال ۱۱ ● شمارۀ مسلسل ۲۵۰۴ ● یکشنبه ۱۲جوزا/ خرداد ۱۳۹۸ ● ۲۸ رمضان ۱۴۴۰ ● ۲ جون ۲۰۱۹

۲

دلایـل اصلیِ جنـگ و فقـرِ افغـانسـتان

۷

غنـی و سلمـان؛ دیـدار دو شکست‌خـورده

احمدولی مسعود نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری:

## حامیـان افغانستان از ادامه کارغنـی نگـران اند

احمدولی مسعود، اما بر ایجاد یک اجماع داخلی که کشورهای و بازیگران منطقه‌یی و فرا منطقه‌یی در آن سهیم باشند، تأکید دارد و می‌گوید که هرگاه یک اجماع داخلی در مورد صلح ایجاد گردد که در آن کشورهای و پتانشیل‌های منطقه‌یی و فرا منطقه‌یی سهیم باشند، در آن صورت می‌توان به بر قراری صلح امیدوار بود، در غیر صورت، ادامۀ نشست‌های که بیشتر رویکرد سیاسی دارند در حول محور منافع بازیگران می‌چرخد، اما سبب تأمین صلح نمی‌گردد.

به گفتۀ آقای مسعود، تاهنوز یک اجماع ملی در میان بازیگران سیاسی افغانستان ایجاد نشده است تا صدای واحد از این نشانی بلند شود که دنیا در محور تفاهم آنان قرار گیرد.

این نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری می‌گوید که بازیگران منطقه‌یی و فرا منطقه‌یی باید در روند صلح افغانستان در نشست‌هایی که پیرامون آن صورت می‌گیرد، مساعی مشترک به خرج دهند؛ در غیر صورت به نتیجۀ این نشست‌ها نمی‌توان امیدوار بود

صفحه ۷

## سـه‌گانه‌گـیِ صلـح و نـازدانه‌گـیِ طالبـان

چهرۀ این روزهای سفیران و بازیگرانِ صلح همه حکایت از سرخورده‌گی‌شانَ در مذاکره با طالبان دارد. آقای غنی پس از آن‌که نماینده‌گان طالبان از ملاقات با هیأتِ صلح حکومت خودداری کردند و ادارۀ کابل را تحقیر نمودند، از طالبان دست شُست و در مصاف با رقبا به جرگۀ مشورتی صلح چنگ زد. آقای کرزی و هم‌سفرانِ صلحِ او آرزو داشتند که پس از بازگشت از دومین نشست‌شان در مسکو با طالبان، خبرِ صلح و لااقل آتش‌بس را با خود به کابل بیاورند اما صفیرِ انفجارها زودتر از آن‌ها خبرِ ادامۀ جنگ را آورد. ایالات متحدۀ امریکا اکنون ناچار شده که ضرب‌الاجلِ خود برای صلح را پس بگیرد و به جنگ و دموکراسیِ نیم‌بند در افغانستان ادامه دهد و در ضمن آن، بر طالبان از طریق اسلام‌آباد فشار وارد کند. با این اوصاف، به نظر می‌رسد که بهترین گزینه برای به انجام رساندنِ صلح، پایان دادن به این تلاش‌های ناهماهنگ، پرداختنِ جدی به انتخابات آینده، بیرون کشیدنِ یک حکومتِ منتخب از آرای پاکِ مردم و آغاز مجددِ پروسۀ صلح از آدرسِ یک دولتِ مشروع است.

صفحه ۲

## ۲۰۰۲ مرکز رأی‌دهی بسته می‌ماند

کمیسیون انتخابات می‌گوید، در انتخابات ریاست‌جمهوری پیش‌رو ۲۰۰۲ مرکز رأی‌دهی در سراسر کشور مسدود خواهد بود.

حوا علم نورستانی، رییس کمیسیون انتخابات می‌گوید، از جملۀ ۷ هزار و ۳۸۵ مرکز در سراسر کشور، در انتخابات پیش رو ۵ هزار و ۳۸۳ مرکز فعال و ۲ هزار و دو مرکز به دلیل ناامنی مسدود خواهد بود.

به گفتۀ خانم نورستانی، ٤٠٦ مرکز رأی‌دهی در ولایت غزنی نیز شامل این مراکز می‌شود که ۲٤۷ مرکز آن فعال و ۱۵۹ مرکز دیگر غیرفعال است.

براساس آمارهای کمیسیون انتخابات، بیشترین مراکز رأی‌دهی در ولایت‌های فراه، کندز، غزنی، هلمند، جوزجان، زابل و سرپل مسدود است.

در ولایت فراه از جملۀ ۲۲٤ مرکز رأی‌دهی ۵۰ مرکز فعال و ۱۷٤ مرکز دیگر غیرفعال است، در ولایت کندز از جملۀ ۲۲۰ مرکز رأی‌دهی ۹۸ مرکز فعال و ۱۲۲ مرکز غیرفعال است، در ولایت غزنی از جملۀ ٤٠٦ مرکز رأی‌دهی ۲٤۷ مرکز فعال و ۱۵۹ مرکز غیرفعال است، در ولایت هلمند از جملۀ ۲٤۷ مرکز رأی‌دهی ۹۷ مرکز فعال و ۱۵۰ مرکز دیگر غیرفعال است، در ولایت جوزجان از ۱۲۹ مرکز، ٦۰ مرکز فعال و ٦۹ مرکز غیرفعال است، در ولایت زابل از ۱۰۰ مرکز رأی‌دهی، ٤۳ مرکز فعال و ۵۷ مرکز غیرفعال است و در ولایت سرپل از ۱٤۹ مرکز رأی‌دهی ۸۹ مرکز فعال و ۵۷ مرکز دیگر غیرفعال است.

براساس تقویم اعلام شده از سوی کمیسیون انتخابات، قرار است انتخابات ریاست‌جمهوری به تاریخ ششم میزان سال روان خورشیدی برگزار شود.

پیام عیدی رهبر طالبان:

## به جنـگ ادامـه مـی‌دهیـم

ملا هبت‌الله آخوندزاده، رهبر گروه طالبان در پیامی به مناسبت عید فطر گفته است که این گروه تا دست یافتن به اهدافش به جنگ ادامه خواهد داد.

این پیام چندین صفحه‌یی که دیروز شنبه، ۱۱ جوزا منتشر شد، امیدواری‌ها برای برقراری آتش‌بس را در آینده نزدیک از بین برد.

پیام عید رهبر طالبان در پی پایان دور ششم مذاکرات صلح میان امریکا و نمایندگان طالبان در قطر منتشر شده است.

محمد عمر داوودزی، رییس دبیرخانه شورای عالی صلح و نماینده رئیس‌جمهوری افغانستان در امور منطقه‌ای برای اجماع صلح در واکنش به پیام رهبران طالبان گفت در این پیام «توقع مردم افغانستان که آتش‌بس است» برآورده نشده است.

او به بی.بی.سی گفته که مردم انتظار داشتند در صورتی که آتش‌بس طولانی‌مدت ممکن نباشد، حداقل در روزهای عید فطر آتش‌بس اعلام شود.

زلمی خلیل‌زاد، نمایندۀ امریکا در امور صلح افغانستان در این مذاکرات تاکید داشته است که باید روی چهار مورد خروج امریکایی‌ها از افغانستان، استفاده نشدن خاک افغانستان علیه امریکا، آتش‌بس و مذاکرات میان شهروندی توافق شود.

گروه طالبان به پیشرفت مذاکرات در زمینه دو مورد اولی اشاراتی داشته ولی تاکنون برای گفت‌وگوی مستقیم با دولت افغانستان و همچنین آتش‌بس ابراز آماده‌گی نکرده است.

نامزدان انتخابات ریاست‌جمهوری:

## فرمان غنی پس از اول جوزا مشروعیت ندارد

صفحه ۳

محمد علم ایزدیار در سالیاد شهدای ۱۱ و ۱۲ جوزا:

## اگر دولت قضیۀ شهدای عدالتخواهی را بررسی نکند، انتقام می‌گیریم

آقای ایزدیار می‌گوید، دولت در خصوص پی‌گیری این قضیه کمترین توجه تاکنون نداشته است و وارثین ۱۰ جوزا از رهبران حکومت وحدت ملی به عنوان مسوولین درج اول دولت خواستار دستگیری و محاکمۀ آن عده از مسوولین امنیتی اند که یک حرکت اعتراضی مدنی را به خاک و خون کشیدند.

او می‌گوید، پس از شهادت چهار تن از معترضان رییس حکومت به دادستانی کل هدایت تحقیق سریع را داد و دادستانی برای بررسی این موضع، یک کمیسیون اختصاصی را تشکیل داد و در مکتوب رسمی از وارثین شهدا خواست تا وکلای آنان با کمیتۀ موظف دادستانی همکاری کند

صفحه ۳

## سخن ماندگار

# سه‌گانه‌گیِ صلح و نازدانه‌گیِ طالبان

پس از ماه‌ها تلاش در عرصه‌های ملی و بین‌المللی در راستای صلح با طالبان، اکنون واضح شده که آنان اهل سازش و آشتی نیستند. حکومت افغانستان و در رأسِ آنَ آقای غنی چند سال است که در حسرتِ صلح خوَد را به آب‌وآتش زده و در سوی دیگر، سیاست‌مدارانی چون آقای کرزی وجود داشته‌اند که خواسته‌اند با به انجام رساندنِ برنامۀ صلح با طالبان، برگِ درخشانی را در کارنامۀ خود ثبت کنند. افزون بر این دو خط سیر، ایالات متحدۀ امریکا نیز چند ماه پیش ضرب‌الاجلی قاطع برای صلح تعیین کرد و دستگاه سیاست خارجیِ خود را مأمور اجرا و پیشبردِ آن ساخت. ولی اکنون هم حَکومتِ آقای غنی داغ صلح را با خود حمل می‌کند، هم آقای کَرزی و دوستانَ سیاسیِ او یتیمانِ صلح ثابت شده‌اند و هم دولت ایالاتَ متحدهَ که حاضَر به مذاکره‌های طولانی و رو در رو با گروه طالبان شد، به این نتیجه رسیده که روحیۀ طالبان ابداً موافقِ صلح نیست.

اما واقعاً چرا این حجم از تلاش‌ها به بُن‌بست رسیدند و طالبان همه را «سنگ روی یخ» ساختند؟

ساده‌ترین پاسخ به این پرسش این‌است که صلح یک شیءِ مادی نیست که جمعی با عجله و هیاهو آن را بجویند یا بسازند. صلح یک پدیدارِ مادی ـ معنایی‌ست که قبل از حادث‌شدن در عالم واقع، نیاز به بسترسازی ذهنی و معنایی آن‌هم با صبر وَحوصلۀ فراخ دارد. متأسفانه سه جریانِ صلح‌خواهی با طالبان؛ نخست حکومت، دوم حلقۀ آقایَ کرزی و سوم ایالات متحده، در تعقیبِ صلح با یکدیگر از نظر ذهنی همسویی و همخوانی نداشتند. حکومت غنی صلح را در محور ادامۀ قدرت مطالبه کرد؛ حلقۀ آقای کرزی صلح را برایَ بزرگ‌نمایی خود در برابر حکومت جست‌وجو نمود و ایالات متحدَه ضرب‌الاجل صلح را صرفاً در چهارچوبِ منافع ملی امریکاییان کلید زدَ و برای منافع و مصالحِ مردَم افغانَستان نقشِ مهمی قایل نشد.

آقای غنی با خود این محاسبه و هیجان را داشت که اگر برادرانِ طالبش صلح را ذیلِ فرمانروایی او بپذیرند، تا چه اندازه او موفق خواهد شدَ جریان‌هایَ سیاسیِ رقیب را ذلیل کند و فصل‌های ناتمام خود را با خیال راحت تکمیل نماید. آقای کرزی با ادعایَ سنگین‌وزن‌ترین سیاست‌مدارِ کشور، این محاسبه و هیجان را داشت که اگر کشتیَ صلح را به ساحل برساند، مردم افغانستان خودبه‌خود به نبوغ و لیاقتِ او در رهبری ایمان خواهند آورد و پس از آن، داوطالبانه سرنوشتِ خود را در اختیارش خواهند گذاشت.

حکومت آقای ترامپ اما این‌گونه محاسبه کرده بود که جنگ با طالبان بسیار هزینه‌بردار تمام شده، درحالی‌که با صلح‌وسازش با آن‌ها در دایرۀ منافع ملی امریکاییان، هم می‌توان کارتِ پیروزی در انتخابات ۲۰۲۰ را به‌دست آورد و هم می‌توانَ نیرو و هزینۀ امریکا را صرفِ خطراتی بزرگ‌تر در منطقه چون ایران و چین و روسیه کرد.

نتیجۀ این سه‌گانه‌گی در صلح برای طالبان این بود که قدر و قیمت آن‌ها در اخبار سیاسی و متعاقباً در افکار عمومیِ جهانَ بسیار بالا رفت و میل آنان به صلح با قاعدۀ بُرد - بُرد از میان رفت و آن‌هَا از موضع قوت مطالباتی را مطرح کردند که معنایی جز بُرد خود وَ باختِ دیگران در بر نداشت.

چهرۀ این روزهای سفیران و بازیگرانِ صلح همه حکایت از سرخوردگی‌شانَ در مذاکره با طالبَان دارد. آقای غنی پس از آن‌که نماینده‌گان طالبان از ملاقات با هیأت صلح حکومت خودداری کردند و ادارۀ کابل را تحقیر نمودند، از طالبان دست شُست و در مصاف با رقبا به جرگۀ مشورتی صلح چنگ زد. آقای کرزی و هم‌سفرانِ صلح او آرزو داشتند که پس از بازگشت از دومین نشستَ‌شانَ در مسکو با طالبان، خبرِ صلح و لااقل آتش‌بس را با خود به کابل بیاورند اما صفیرِ انفجارها زودتر از آن‌ها خبرِ ادامۀ جنگ را آورد. ایالات متحدۀ امریکا اکنون ناچار شده که ضرب‌الاجل خود برای صلح را پس بگیرد و به جنگ و دموکراسیِ نَیم‌بند در افغانستان ادامه دهد و در ضمن آن، بر طالبان از طَریق اسلام‌آباد فشار وارد کند.

با این اوصاف، به نظر می‌رسد که بهترین گزینه برای به انجام رساندنِ صلح، پایان دادن به این تلاش‌های ناهماهنگ، پرداختنِ جدی به انتخابات آینده، بیرون کشیدنِ یک حکومتَ منتخب از آرای پاکِ مردم و آغاز مجددِ پروسۀ صلح از آدرسِ یک دولتِ مشروع است.

# دلایل اصلیِ جنگ و فقرِ افغانستان

احمد عمران

ونستون چرچیل نخست‌وزیر سابق بریتانیا از آن سیاست‌مدارانِ حرفه‌یی و زیرکی بود که از نوابغ دانش سیاسی شناخته می‌شوند. حرف‌ها و سخن‌های بسیارطنزآمیز و پُرکنایه از او نقل شده است که می‌توانند منبع خوبی برای بررسی سیاست‌گذاری‌ها در جهان باشند. یکی از سخنان بسیار جالب این سیاست‌مدار شوخ‌طبع این است که گفته: «اگر کشوریَ دچار جنگ و فقر است، به معنای این است که یا احمق‌ها حاکم اند و یا حاکمان احمق اند.» این سخن چرچیل حداقل در چهار دههٔ اخیر کشور به خوبی چهرهٔ اصلی سیاست‌گران و مدَعیان سیاست را آشکار می‌کند!

چهار دههٔ متواتر است که افغانستان وارد جنگی دهشت‌بار و فاجعه‌آمیز شده است؛ جنگی که همه‌چیز کشور ما را غارت کرد و از آن ویرانه‌یی وحشتناکَ با مناسباتی بیمار به‌جا گذاشت. در طی این چهار دهه جنگ، میلیون‌ها انسان این سَرزمین کشته، مجروح و آواره شدند. تلَفات انسانی ما با توجه به ابعاد و تعداد جمعیت افغانَستان، بزرگ‌تر و گسترده‌تر از حتا جنگ‌های اول و دوم جهانی است. مقصر این وضعیت کی‌ها بوده‌اند؟ آیا تنها با انداختن گناهِ جنگ به گردنِ خارجی‌ها و کشورهای بیرونی، نقشی را که ما و به‌ویژه سیاست‌گرانِ ما در ویرانی کشور داشته‌اند، می‌توان نادیده گرفت؟

زمانی هیتلر گفته بود که «بدترین انسان‌های دنیا کسانی‌اند که در تسخیر کشورهای‌شانَ با من همکاری کرده‌اند؛ زیرا وطن همچون مادر است و کسانی که با من همکاری کردند، زمینهٔ تجاوز به مادرشان را فراهم ساختند.» این سخن هیتلر و حتا همان نقل قول چرچیل بسیار تکانَ‌دهنده و حتا ناخوشایند اند، اما چه باید کرد که واقعیت نیز هستند. اگر در کشوری احمق‌ها حاکم نباشند و یا حاکم‌ها احمق نباشند، آن کشور دچار فقر و جنگ نمی‌شود. فقر و جنگ شاید عوامل بسیار پیچیده و متعدد بیرونی داشته باشد، ولی به هرحال نقش سیاست‌گرانِ یک کشور در به وجود آوردن آن‌ها اساسی است. در همین هجده سال گذشته ثابت شد که بسیاری از سیاست‌گرانِ ما و به‌ویژه آنانی که بر کشور حاکم شدند، چقدر در عرصهٔ سیاست‌گزاری و بیرون کردن کشور از بن‌بستِ جنگ و فقر ناتوان و به‌اصطلاح چرچیل، احمق اند.

فرصتی که در هجده سال گذشته افغانستان به دست آورد، از نادرترینَ اتفاقات در تاریخ یک کشور می‌تواند محسوب شود. هر تعبیرَ و پیش‌فرضی که از تحولات سال‌های اخیر داشته باشیم، باز انکار کرده نمی‌توانیم که این تحولات می‌توانستند کشور ما را از فقر و جنگی که به آن‌ها دچار شدَه بود نجات بخشند به این شرط ساده که حاکمان و سیاست‌گران کشور واقعاً توانایی و ظرفیتِ مدیریت کشور را می‌داشتند.

این سال ها برای مردم افغانستان سال‌های امید بود، سال‌هایی که همه انتظار داشتند به کمک جامعهٔ جهانی کشورشان از مصیبتِ جنگ و فقر نجات پیدا کنند. اما نتیجه چه شد؟ آیا افغانستان از جنگ و فقر نجات یافت؟!... پاسخ کاملاً منفی است و کشور نه‌تنها از چنگال دیو فقر و جنگ نجات پیدا نکرد، بل عکس آن اتفاق افتاد؛ یعنی فقر و جنگ چهره‌هایَ کریه‌تر و زشت‌تری به خود گرفتند. تا دیروز و در بساط جنگ و ویرانی، این اُمید در دل‌های اکثریت مردم شعله‌ور بود که روزی این جنگ پایان می‌یابد و صلح و امنیت برقرار می‌شود؛ اما حالا اکثریت فکر می‌کنند که جنگ سرنوشت محتوم‌شان در این زندگی کوتاه این‌جهانی‌ست.

به همین پنج سال حکومت‌داریِ آقای غنی نگاه کنید، تا عمق فاجعه و بحران را دریابید. آقای غنی که چهارچنگالی به قدرت و ارگ چسپیده، در حالی که عملاً عمر حکومتش پایان یافته و باید برای بیرون‌رفت از معضل حالا به هر دری می‌زد؛ اما او عینِ خیالش نیست و نه‌تنها باور ندارد که عمر حکومت پایان یافته، بل فکر می‌کند مردم افغانستان در پنج سال حکومت‌داری‌اش از قعر چاه به آسمانِ هفتم صعود کرده‌اند.

این‌همه توهم که در آقای غنی جمع شده، در هیچ دیکتاتوری در تاریخ جمع نشده بوده است. هیتلر و استالین گاهی خود را در برابر مشکلات ناتوان احساس می‌کردند اما آقای غنی خیال می‌کند که در افغانستان هیچ مشکلی وجود ندارد و اگر مشکلاتی هم بوده، با سیاست‌های مدبرانهٔ او حل شده است.

نزدیک‌ترین حامی استراتژیکِ افغانستان یعنی ایالات متحدهٔ امریکا، عمر حکومت وحدت ملی را پایان‌یافته می‌داند و سفیر این کشور در یک گفت‌وگوی رسانه‌یی به صراحت می‌گوید که عزل و نصب‌های انجام‌شده از سوی آقای غنی پس از اول جوزا قانونی نیستند، اما ارگ همچنان در حال ایجاد تغییرات و در اصل، بلند بردن مانور انتخاباتی‌اش است. به فرض این‌که آقای غنی یک دورهٔ دیگر با چال و فریب قدرت را همچنان در اختیار داشته باشد، آیا مشکلات افغانستان پایان می‌یابند؟ آیا طالبان دست از جنگ برمی‌دارند و یا آقای غنی موفق می‌شود که آن‌ها را از دایرهٔ افغانستان نیست‌ونابود کند؟

این موارد بسیار حیاتی اند و باید مورد بحث و بررسی قرار گیرند. تا چه زمانی به دلیل نابخردی سیاسیِ حاکمان، مردم افغانستان مجبورند که بارَ جنگ و فقر را تحمل کنند؟ تا چه زمانی سربازانِ ما در جبهه‌های جنگ به دلیل نادانی و سوءمدیریتِ چند آدم خام و بی‌تجربه باید کشته شوند؟ تا چه زمانَی باید افغانستان دست گدایی برای یک لقمه نان به این کشور و آنَ کشور دراز کند؟

کاش پیامد حضور سیاست‌مدارانی مثل آقای غنی بر اریکهٔ قدرت دیگران را متضرر نمی‌کرد؛ آن‌گاه می‌گفتی خیر است، بگذار تا زمانی که عقده‌های دلش خالی شود، در کرسی ریاست باقی بماند. اما متأسفانه حضور چنین افرادی فاجعه و مصیبت می‌آفریند. حضور این افراد در قدرت برای خودشان، خانواده و نزدیکان‌شان پُر از نعمت است، اما برای بیشتر از سی میلیون جمعیت افغانستان چیزی جز مرگ و بی‌چاره‌گی به دنبال ندارد. برای همین باید در انتخاباتِ آینده واقعاً سنجیده عمل کرد تا از نشستنِ افرادی بر کرسی قدرت که توانایی مدیریت کشور را ندارند و تنها به فکر خود و اطرافیانِ خود اند، جلوگیری کرد. این فرصت را نباید چون گذشته از دست داد. باید دید کدام تیم و با چه آجندایی می‌خواهد کشور را از مصیبت‌هایی که به آن‌ها گرفتار آمده نجات بخشد. تعقل و درک سیاسی مردم افغانستان نباید به تقلب و مهندسیِ آرا آلوده شود و کشور یک بار دیگر به سوی بحران و عمیق‌تر شدن لایه‌هایَ جنگ و فقر پیش برود. این بار نباید گذاشت که احمق‌ها حاکم شوند.

**کاش پیامد حضور سیاست‌مدارانی مثل آقای غنی بر اریکهٔ قدرت دیگران را متضرر نمی‌کرد؛ آن‌گاه می‌گفتی خیر است، بگذار تا زمانی که عقده‌های دلش خالی شود، در کرسی ریاست باقی بماند. اما متأسفانه حضور چنین افرادی فاجعه و مصیبت می‌آفریند. حضور این افراد در قدرت برای خودشان، خانواده و نزدیکان‌شان پُر از نعمت است اما برای بیشتر از سی میلیون جمعیت افغانستان چیزی جز مرگ و بی‌چاره‌گی به دنبال ندارد. برای همین باید در انتخاباتِ آینده واقعاً سنجیده عمل کرد تا از نشستنِ افرادی بر کرسی قدرت که توانایی مدیریت کشور را ندارند و تنها به فکر خود و اطرافیانِ خود اند، جلوگیری کرد. این فرصت را نباید چون گذشته از دست داد. باید دید کدام تیم و با چه آجندایی می‌خواهد کشور را از مصیبت‌هایی که به آن‌ها گرفتار آمده نجات بخشد**

### نامزدان انتخابات ریاست‌جمهوری:

# فـرمان غنـی پس از اول جـوزا مشـروعیت نـدارد

ابوبکر صدیق

برخی از نامزدان انتخابات ریاست‌جمهوری و آگاهان می‌گویند که فرمان محمداشرف غنی رییس حکومت وحدت ملی، پس از اول جوزا مشروعیت ندارد و کسانی که این احکام را عملی کنند، در نظام بعدی محاکمه خواهند شد.

برخی از نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری و آگاهان مسایل سیاسی که در نشستی از طرف حقوق‌دانان افغانستان در دفتر وفاق برگزار شده بود، گفتند که پیش از اول جوزا، برای محمداشرف غنی رییس حکومت وحدت ملی، پیام دادم و گفتم که وقت قانونی شما به پایان رسیده است؛ اما او ناشنیده گرفت.

آقای الکوزی افزود که این برای غنی شرم‌آور است، نظامی که با خون بیش از چهار میلیون شهید و قربانی‌های شمار زیادی به دست آمده است، امروز در ارگ آن فساد اخلاقی جریان دارد.

آقای الکوزی افزود: این برای غنی شرم‌آور است، تو رییس‌جمهور پیشین افغانستان هستی و کار شما پایان یافته است. تو به هیچ عنوان نمی‌توانی احمدزی (جنرال حبیب‌الله احمدزی مشاور امنیتی غنی) نسبت حقیقتی که گفته است، به دادستانی معرفی کنی و ما از دادستانی کُل می‌خواهیم کسانی که بالای احمدزی اتهام وارد کرده‌اند، باید از سمت‌شان کنار زده شوند.

این نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری، می‌گوید که یک کمیسیون برای حمایت از جنرال احمدزی به علت شهامتی که از خود نشان داده است، باید تشکیل شود.

این نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری در ادامۀ سخنانش خاطر نشان کرد: نکتۀ دوم این است که محمداشرف غنی می‌خواهد، موترهای از قانونی‌یی که برای حفاظت از نامزدان انتخابات ریاست‌جمهوری داده می‌شود، جلوگیری کند. به گفتۀ او: این کار غنی نشان بی‌ظرفیتی، بی‌کفایتی و حقارت اوست. او می‌افزاید که رییس حکومت بیش از چهار هزار محافظان در حالی دارد که زمان کارش به اساس قانون اساسی پایان یافته است؛ اما از موترهای که برای حفاظت از نامزدان داده می‌شود، جلوگیری می‌کند.

آقای الکوزی، هشدار داد که اگر کوچک‌ترین گزند به یک نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری برسد، در آن صورت با تو (غنی) حسابی خواهیم کرد، تو با کنار زدن فرماندهان، و آوردن چند بچۀ خُرد در کرسی‌های وزارت خانه‌ها و ولایت ولسوالی‌ها، می‌خواهی ملت را به جان هم اندازی.

آقای الکوزی همچنان گفت: «احکام غنی پس از اول جوزا غیر قابل اجرایی است». آقای الکوزی تأکید کرد که هر کسی پس از اول جوزا فرمان غنی را عملی کند، در زمان حکومت من به دادستانی کُل معرفی خواهد شد.

این نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری همچنان گفت: غنی به اجماع مردم مراجعه کند با شورای نامزدان انتخابات ریاست‌جمهوری مشورت کند و حکومت سرپرست ایجاد گردد؛ زیرا غنی هم بیمار است و مشکلات زیاد دارد.

آقای الکوزی همچنان خطاب به نهادهای امنیتی گفت: شما نباید مورد استفادۀ سیاسی قرار گیرید.

از سویی هم، عصمت‌الله قانع آگاه سیاسی، در این نشست گفت: پایان عمر قانونی حکومت را زمانی تجربه می‌کنیم که کشور در یک حالت آشفته و تراژیک قرار دارد و در وجب و جب خاک این کشور، جنگ بی‌ثباتی جریان دارد.

آقای قانع می‌گوید که جنگ، تنش، همبستگی مردم را هدف قرار داده است؛ از سویی هم حکومت در این حالت بحرانی، به‌جای حفظ ثبات نسبی و اعتماد مردم، چشم به سفارت‌خانه‌های بیرونی دوخته است تا ثبات را تأمین کنند و تلاش به ایجاد بحران مضاعف دارد.

این آگاه سیاسی می‌گوید: حرف نامشروع بودن حکومت تنها حرف امروز نیست، این حکومت پنج سال پیش غیر مشروع و بر خلاف قانون اساسی ایجاد گردید.

آقای قانع می‌گوید که در جریان روزگار سخت پشتون‌گرایی (پشتون نشنلست) من عضویت حزب جمعیت را داشتم و این به دلیل ملایمت در رهبری این جریان بود که تأکید بر همدیگر پذیری داشتند.

او گفت: نظام این جریان سیاسی به اساس باورهای دموکراسی و حاکمیت قانون ایجاد گردیده بود، همدیگرپذیری اصل بود و باور بر این بود تا یک ازبیک از دورترین نقطه کشور به سیاست وارد شود و به همین دلیل بود که تا آخر در جمعیت اسلامی باقی‌ماندم.

او گفت که دیروز یکی از سخنانِ شهید احمدشاه مسعود را نوشتم که گفته است: «دشمن زمانی می‌تواند ما را شکست دهد که ما دشمن یکدیگر شویم». حذف اقوام بدون در نظر گرفتن «پلورالسیم سیاسی»، سبب از هم پاشی وحدت ما می‌شود، سیاستی که حکومت کنونی در پیش گرفته است بر همین مبنا است، سیاستِ فاشیسم و دشمنی که این کشور به برباد و نابودِ می‌برد.

او گفت که غنی نه جنگ را مدیریت کرده می‌تواند و نه امنیت را تأمین می‌تواند و فقط لاف می‌زند که من متفکر هستم. آقای قانع خاطر نشان کرد: کسانی در پشت غنی ایستاده‌اند و از سیاست‌های او حمایت می‌کنند، می‌خواهند که کشور را تجزیه کنند، باید بدانند که ما شعور داریم و فریب آنان را نمی‌خوریم و این سیاست‌ها نامشروع را حمایت نمی‌کنیم؛ چون به دموکراسی، مبارزه با تروریسم و حفظ بی‌ثبات کمک نمی‌کند و همچنان این پالیسی عین افراطیت است که ارگ در پیش گرفته است.

---

### محمد علم ایزدیار در سالیاد شهدای ۱۱ و ۱۲ جوزا:

# اگر دولت قضیۀ شهدای عدالت‌خواهی را بررسی نکند، انتقام می‌گیریم

ناجیه نوری

دو سال از تیراندازی نیروهای محافظت رییس حکومت(p.p.s) به روی معترضان جنبش رستاخیز تغییر در واکنش به حمله انتحاری ۱۰ جوزا در چهارراهی زنبق کابل و جان باختن ۵ تن و زخمی شدن ۱۰ تن دیگر می‌گذرد، اما محمدعلم ایزدیار، پدر شهید محمدسالم ایزدیار می‌گوید که حکومت از پی‌گیری این پرونده سر باز زده است.

محمد علم ایزدیار معاون نخست مجلس سنا در مراسم تجلیل از دومین سالیاد شهدای عدالت‌خواهی گفت: اگر دولت پرونده شهدایی عدالت‌خواهی را بررسی نکند، انتقام خواهیم گرفت.

آقای ایزدیار می‌گوید، دولت در خصوص پی‌گیری این قضیه کمترین توجه تاکنون نداشته است و وارثین ۱۰ جوزا از رهبران حکومت وحدت ملی به عنوان مسوولین درج اول دولت خواستار دستگیری و محاکمۀ آن عده از مسوولین امنیتی اند که یک حرکت اعتراضی مدنی را به خاک و خون کشیدند.

او می‌گوید، پس از شهادت چهار تن از معترضان رییس حکومت به دادستانی کُل هدایت تحقیق سریع را داد و دادستانی برای بررسی این موضع، یک کمیسیون اختصاصی را تشکیل داد و در مکتوب رسمی از وارثین شهدا خواست تا وکلای آنان با کمیتۀ موظف دادستانی همکاری کند.

آقای ایزدیار افزود، شورای امنیتی در یک مکتوب به کمیته اختصاصی تحقیق هدایت داد تا دو نفر از نماینده‌گان معترضین در ترکیب هیأت تحقیق شامل شود؛ اما دادستانی شامل شدن نماینده‌گان را در مغایرت با حکم شورای امنیتی نپذیرفت و آن را به عنوان ناظر پذیرفت و استدلال شان این بود که قانون به آنان اجازه نمی دهد که عضو تحقیق باشند.

وی هچنان گفت، ارزیابی هیأت تحقیق بدون این‌که مسوولیت اصلی را متوجه مسوولان نیروهای امنیتی نظامی سازد، اعتراضات مدنی جوانان عدالت خواه را به خون کشیدند و تلاش کردند تا این مسوولیت را بر گردن افراد مختلف و حتا معترضان دادخواه و شهدایی این اعتراض تقسیم کنند.

معاون اول مجلس سنا می‌گوید، در تحقیقات از ناهمسویی و اعتراض به قوانین کشور سخن رفت و به مسلح بودن برخی از معترضان و وجود نیروهای امنیتی در سطح معترضان و سوی استفاده برخی از چهره‌های سیاسی از این تظاهرات صحبت شد؛ اما هیچ سندی مبنی بر انتقال و استفاده سلاح از سوی معترضان وجود ندارد و این حقیقت را هیأت تحقیق پذیرفت.

به گفتۀ او، از سوی هم عدم زخمی شدن نیروهای امنیتی توسط سلاح و عدم استفاده از سلاح از سوی معترضان به طور واضع نشان می‌دهد که کمیته تحقیق، یافته‌های خود را با دروغ آلوده ساخته است.

آقای ایزدیار یک بار دیگر از سران حکومت وحدت ملی خواست تا ای پرونده را پی‌گیری و عاملان آن را به جزای اعمال شان برساند.

محمد سالم ایزدیار، پسر معاون نخست مجلس سنا، در جمله ۵ شهیدی است که در نتیجه تیراندازی نیروهای امنیتی به روی معترضین در کابل جان باخت. این معترضین به دادخواهی از حمله بزرگ تروریستی با استفاده از تانکر فاضلاب بمب‌گذاری شده در چهارراهی زنبق دست به برپایی تظاهرات زده بودند. در این حمله تروریستی، بیش از ۱۵۰ تن شهید و ۵۰۰ تن دیگر زخمی شده بودند.

دو روز پس از این حمله، شماری از جوانان تحت نام جنبش رستاخیر تغییر، در اعتراض به سهل‌انگاری و کم‌کاری رهبران حکومت و مقام‌های امنیتی دست به راهپیمایی و تظاهرات در کابل زدند، اما نیروهای امنیتی به روی آن‌ها آتش گشودند.

یک روز پس از این حادثه، سه حمله انتحاری در میان مراسم تشییع جنازه و خاک‌سپاری شهید محمدسالم ایزدیار صورت گرفت.

اکنون با فرا رسیدن دومین سالگرد این رویداد خونین، محمد علم ایزدیار، معاون اول مجلس سنا و وارثین شهدای این حادثه می‌گویند که حکومت به وعده‌اش برای رسیده‌گی کامل به پرونده‌های شهدای این حادثه عمل نکرده است و خواست خانواده شهدا برای حکومت وحدت ملی مبنی بر پی‌گیری این قضیه اهمیت ندارد.

# دربارهٔ فلسفهٔ علوم اجتماعی



بخش پنجم -/-/-/-/-/-/-/-/-/-/-/-/-/-/-/-/-/-/-/-/-/-/-/-/-/ سید حسین اشراق

مهندسی اجتماعی تدریجی از نظر پوپر دیدگاه عملی و نقدپذیر است. در مهندسی اجتماعی تدریجی اهداف به صورت جزیی انتخاب می شوند و به جای برگزیدن هدف‌های اتوپیایی، حل مشکلات مجسم و عینی در جامعه برای کسی که مهندسی اجتماعی را پیشهٔ خود می‌سازد، مورد توجه قرار می‌گیرد. پوپر پیش‌شرط اولیه در مهندسی تدریجی را، آگاهی فرد از عدم آگاهی‌اش از تمام مسایل می‌داند. او بدین باور است که تنها از رهگذر بررسی اشتباهات می‌توان چیزی آموخت، به همین جهت تأکید می‌کند که کارشناسان مهندسی اجتماعی می‌بایست از دست زدن به هرگونه اصلاحات پردامنه که نتایج ناخواستهٔ بسیاری را به وجود می‌آورد، دوری بجویند. در این صورت می‌توانند خطاهای خود را در هرگام بازشناسند، دلایل را مشخص کنند و در جهت حل آن‌ها ظرفیت‌های‌شان را به کار اندازند، چنانچه مطرح شده است: «ما باید آمادهٔ آن باشیم که از خطاهایمان درس بگیریم و با رفع آنها پیشرفت کنیم. این نتیجه وقتی حاصل می‌شود که خطاهای خود را بازشناسیم و به جای آنکه در آنها به‌صورت جزمی پا فشاریم، از آنها نقادانه استفاده کنیم.»( پوپر، ۱۳۵۰: ۱۵۸)

از نظر پوپر، علوم اجتماعی همانند علوم طبیعی عینی و ملموس اند، از همین جهت توصیه می‌کند که دشواری زمانه و پرسش‌های هر دوره جدی انگاشته شوند، همچنان از اندیشیدن در جهت رفع چالش‌های بالقوه و بالفعل اجتماعی تغافل صورت نپذیرد.

رویکرد رئالیزم انتقادی نیز دربارهٔ علوم اجتماعی قابل اعتناست، این جریان را روی باسکار درمقابل سنت هرمنوتیک و مدل پوزیتیویستی معرفی نموده و بسط داده است. رئالیزم انتقادی، پوزیتیویزم را نقد می کند، به جهت اینکه: پرسش «چه هست؟» را به پرسش «چه می‌توانیم بدانیم؟» تغییر داده، «واقعیت» را با «معرفت به واقعیت» برابر انگاشته و هستی شناسی را به معرفت شناسی فروکاسته است، در صورتی که هم گسترهٔ واقعیت بیش از معرفت به واقعیت است و نیز، برمبنای تمایز فوق، علوم اجتماعی و انسانی متفاوت از علوم طبیعی هستند .

رئالیزم انتقادی ایراد می‌گیرد که پوزیتیویزم ساختار «واقعیت» و «ذهن» را منطبق با هم دانسته و با معرفی واقعیت در محدودهٔ مشاهدات تجربی و رفتاری، نوعی فعلیت انگاری را ترویج کرده است، فعلیت انگاری که، مدعی است جامعه و طبیعت باید به شیوهٔیکسان و بر بنای تلقی هیومی از قانون مطالعه شوند. باسکار بینش هرمنوتیک را نیز نمی بر نمی تابد، از نظر ایشان، هرمنوتیسین ها مدعی هستند که علوم اجتماعی درصدد ارزیابی معنای رویداد های اجتماعی می باشند، از اینرو جامعه نمی‌تواند برمبنای روش‌شناسی طبیعت‌گرایانه مطالعه شود، اما باسکار برخلاف، طبیعت‌گرایی را به مثابهٔ گفتمانی می نگرد که قایل به وحدت ذاتی روش شناختی میان طبیعت و علوم اجتماعی است.

باسکار در رابطه با نقد موضع هرمنوتیکی به این باور است که: هرمنوتیک بیش از حد بر معنای ذهنی پدیده های انسانی و اجتماعی تأکید می کند، به همین جهت نمیتواند تعامل میان دو عرصهٔ مهم معرفت (عین و ذهن) را بوجود آورد و بر مشکل خلاء میان «تبیین » و «تفهم » فایق آید.

از نظر رئالیزم انتقادی، پوزیتیویزم و هرمنوتیک هردو : هم با فردگرایی و هم جمع‌گراییی کل‌گرایی همراه شده اند، و دست کم پوزیتیویست‌ها بر عاملیت انسان یا ساخت اجتماعی تأکید کرده اند، اما واقع‌گرایی انتقادی نوعی پارادایم نسبی را برای خصوصا جامعه‌شناسی پیشنهاد می‌کند و همچنین معتقد است که تعارض عاملیت و ساخت در «نظریهٔ ساخت یابی»(آنتونی گیدنز) یا «مدل تغییرپذیری فعالیت اجتماعی «(روی باسکار) حل و فصل می‌شود، بر این اساس، ساخت اجتماعی هم شرط همیشگی عاملیت توأم با قصد و نیت انسان و هم نتیجهٔ آن است. (آوتویت و باتامور، ۱۳۹۲: ۷۱۷ )

رئالیزم انتقادی تفاوت میان جهان طبیعی و جهان اجتماعی را منطقی تلقی می کند و این تفاوت را ناشی از واقعیت ساختارهای اجتماعی با هستی شناسی جهان طبیعی می داند، همچنان نقش کنش های معنادار انسان ها را مهم می‌انگارد، اما این کل ماجرا نیست، به همین جهت باسکار وضاحت داده است که مشغلهٔ علم اجتماعی برخلاف رویکرد هرمنوتیکی فقط معطوف به کنش ها و باورهای افراد و گروه های اجتماعی نیست، بلکه به شرایط اجتماعی کنش ها و زمینهٔ ساختاری که این کنش ها در آن شکل می گیرند نیز بی توجه نمی باشد. او بدین باور است که معنا ها را نمی توان جدا از ساختارهایی تفسیر کرد که پراتیک مادی انسان ها را شکل می دهند. افزون بر آن، ساختارهای اجتماعی مشروط به فعالیت و کنش و ادراک انسانی هستند بنابراین ابژه های علوم اجتماعی خصلت اجتماعی و تاریخی دارند و بیشتر از ابژه های علوم طبیعی وابسته به شرایط و وضعیت معین هستند.

باسکار رویکرد هستی شناسانهٔ خود به جهان طبیعی و جهان اجتماعی را ناتورالیزم انتقادی نامیده است، واژهٔ ناتورالیزم به این معنا است که این رویکرد، افزون بر اینکه به همانندی روش شناسی قلمرو های طبیعی و اجتماعی باور دارد، تفاوت های جدی میان آنها را نیز صحه می‌گذارد.

از نظر باسکار علم اجتماعی خنثی است، به گونهٔ که تقاریر و اظهارات بالفعل آن، از ارزش‌ها به دست نمی‌آیند و در همان حال، ارزش‌ها نیز نمی‌توانند در نتیجهٔ تقاریر و اظهارات بالفعل فراهم گردند. وی همچنین ادعا می کند که انسان ها از آنجا که احکام ارزشمندی را در علوم اجتماعی و علوم طبیعی می سازند، متعلق پژوهش علمی را نیز از همین رهگذر تعیین می‌کنند.

باسکار در اثر مهمش «امکان طبیعت‌گرایی: نقد فلسفی علوم انسانی معاصر « بیان کرده است: واقعیت، مستقل از تلقی و مفهوم ما از آن وجود دارد، بنابراین می‌توانیم در ایجاد معرفت علمی از پوزیتیویزم و هرمنوتیک استفاده نکنیم، پوزیتیویزم به‌دلیل ترکیب هستی‌شناسی هیومی با معرفت‌شناسی دکارتی دچار ناسازگاری درونی است، در حالیکه هرمنوتیک به‌علت تأکید بیش از حد بر هماهنگی بین معنا و تفسیر، به جای هماهنگی اساسی بین معنا و واقعیت، نمی‌تواند معرفت علمی بسندهٔ را عرضه کند، در این میان، رئالیزم انتقادی تولید معنا را به مثابهٔ قوانین حاکم شده و نه قوانین متعین شده، می‌نگرد.

(Bhaskar, 1998a :123 )

قابل یادآوری‌است که «کتی ساپر ، پیتر دیکنز ، تد بنتون و دیگران ایده های رئالیزم انتقادی را به این جهت به کار برده اند تا دربارهٔ آینده‌های ممکن بیندیشند و پیوند میان دیدگاه‌های فمینیستی، سبژها و سوسیالیستی را به‌وجود آورند.»

( Benton & Craib,2001:140 )

رویکرد پست‌مدرن، عنصر جوهری مدرنیزمیعنی «خرد» باوری را نقد می‌کند. جریانی که از دهه‌های پایانی قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم پا به عرصه گذاشته و مدعیات اش را مطرح نموده است. سنت فکری ضد مدرن از رهگذر آثار اندیشمندان فرانسوی مانند میشل فوکو ، فرانسوا لیوتار ، ژاک دریدا و ژان بودریار ادامه یافته و در کشور های انگلیسی زبان بواسطهٔ متفکران گوناگون همچون ریچارد رورتی ، السدیر مکنتایر ، توماس کوهن، پاول فایرابند و غیره استقبال شده است. پست مدرنیزم مدعی است که آرمان تحقق عقل و سازماندهی عقلی جامعه، میراث سنت روشنگری است و در دوران ما (دوران پسامدرن) از اعتبار افتاده است. اندیشهٔ پسامدرن ادعای جهانگستری و فراگیری عقل مدرنیته را ناشی از عطش تمامیت طلبی آن تحلیل می کند که افزون بر مطلق باوری، سلطهٔ مفهومی را نیز در دل خود پرورش می‌دهد.

**منابع:**

آوتویت ویلیام و باتامور تام (۱۳۹۲). فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم، ترجمهٔ حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
پوپر کارل ریموند (۱۳۵۰). فقر تاریخی گری، ترجمهٔ احمد آرام، تهران: انتشارات خوارزمی.
Bhaskar Roy (1998). The Possibility of Naturalism: A philosophical critique of the contemporary human sciences, UK: Routledge.
Benton Ted & Ian Craib (2001). Philosophy of Social Science: The Philosophical Foundations of Social ught, New York: Palgrave.

# ۷ کلیدِ مذاکره از ۷ مدیرعاملِ بزرگِ جهان

----- بخش دوم و پایانی -----

**٤. کسب اعتبار به عنوان یک دارایی**

در میان اوضاع نامناسب اقتصادی سال ۲۰۰۸، وارن بافت، سرمایه‌دار و تاجر امریکایی ثابت کرد که در مقایسه با خزانه‌داری ایالات متحده، توانایی مذاکرهٔ بهتری دارد. بافت در سال ۲۰۰۸، ۱۰ میلیارد دالر در شرکت گلدمن ساکس سرمایه‌گذاری کرد. طبق قرارداد، سودی که از این سرمایه‌گذاری نصیب بافت می‌شد معادل سه‌برابر سودی بود که خزانه‌داری ایالات متحده از سرمایه‌گذاری ۱۲۵میلیارد دالری در ۹ بانک به‌دست می‌آورد. اگرچه هدف بافت کسب درآمد بیشتر و هدف دولت، نجات اقتصاد کشور بود، بافت موفق شد اعتبار زیادی برای خود کسب کند و امروزه تاییدیهٔ او به معنای موفقیت قریب‌الوقوع است.

**۵. وارد شدن از در دوستی**

اگرچه جورج لوکاس، خالق مجموعه‌فیلم‌های جنگ ستاره‌گان و باب ایگر، مدیر عامل والت دیزنی، از دههٔ ۱۹۹۰ دوست و شریک تجاری بوده‌اند؛ لوکاس تنها پس از گذشت چندین سال، موافقت کرد که شرکت لوکاس فیلم را به والت دیزنی بفروشد. زمانی که ایگر در مقابل هزاران طرف‌دار فیلم جنگ ستاره‌گان، لوکاس را به نبرد با شمشیر نوری (نماد فیلم جنگ ستاره‌گان) دعوت کرد، لوکاس موافقت کرد در صورت علاقه به فروش، با ایگر تماس بگیرد. پس از انتظار صبورانهٔ یکساله و ملاقات‌ها و مذاکرات محرمانه، لوکاس قرارداد فروش شرکت خود را امضا کرد.

**٦. تأخیر در مشورت با وکلا و سرمایه‌گذاران**

زمانی که مارک زاکربرگ، مدیرعامل فیسبوک، اقدام به تملک یک شرکت نوپا می‌کند، تمایلی ندارد که در مرحلهٔ اول، با مشاوران خود مشورت کند. به گفتهٔ یکی از مدیرعاملانی که با زاکربرگ مذاکره کرده است، مارک شرکت‌ها را متقاعد می‌کند که قصد خرید آن‌ها را دارد و شرکت‌ها باید قرارداد و قیمت تعیین‌شده را بپذیرند. مارک سپس به سراغ سرمایه‌گذارانی می‌رود که می‌خواهند پول خود را در فیسبوک سرمایه‌گذاری کنند و به آن‌ها می‌گوید که این شرکت قصد دارد با این قیمت به ما بپیوندد، پس شما باید این رقم را سرمایه‌گذاری کنید.

این استراتژی در فرآیند خرید اینستاگرام توسط فیسبوک به قیمت ۱ میلیارد دالر نیز اجرا شد، مارک از وکیلش خواست که هیچ دخالتی نکند و خود با کوین سیستروم، مدیر عامل اینستاگرام مذاکره کرد. هیأت مدیرهٔ فیسبوک نیز از چیزی خبر نداشتند و تنها چند روز قبل از اعلام رسمی توسط شرکت از این معامله آگاه شدند.

**۷. پشت پا زدن به همه چیز در صورت عدم وجود همکاری**

زمانی که دیک کوستلو، مدیر عامل توییتر شد، یکی از موضوعات آزارنده برای او، هیأت مدیرهٔ شرکت بود. مسایل مطرح شده در اتاق جلسات به‌راحتی درز می‌کرد، افرادی که در جلسات حاضر بودند، مدام خود را با تلیفون همراه مشغول می‌کردند و افراد زیادی تلاش می‌کردند تا مدیر شوند. در آخر صبر کستلو تمام شد و اقدامی را انجام داد که بسیاری از مدیر عاملان، توانایی انجام آن را نداشته‌اند. او از قدرت خود استفاده کرد و تمامی سرمایه‌گذاران را از هیأت مدیره اخراج کرد. به این ترتیب ثابت کرد که توییتر شرکت او است و اگر افراد مطابق با قوانین او رفتار نکنند، اخراج می‌شوند.

**منبع: برترین‌ها**

بخش دوم و پایانی

رحمان افشاری

# درضرورت نوشتن نشانه‌یِ اضافه

**دلایلِ ضرورتِ نوشتنِ نشانه‌یِ اضافه**

اما رَد دلایلِ نیاوردنِ نشانه‌یِ اضافه یا سُست کردنِ آن‌ها نمی‌توانَد به‌خودیِ‌خود دَلیلی بر ضرورتِ نوشتنِ نشانه‌یِ اضافه تلقی شَود. از این‌رو باید در این‌باره نیز اندیشیدَ و دلیل آورد.

گروه واحدِ «در اتاق» را در نظر بگیرید که در آن هیچ نشانه‌یِ اضافه به کار نرفته است. هیچ فارسی‌زبانی و حتا هیچ‌یک از استادانِ زبانِ فارسی نمی‌تواند «در اتاق» را بدونِ نشانه‌یِ اضافه درست بخواند و با قاطعیت بگوید که این اَست و جز این نیست. زیرا منظور از «در اتاق» می‌تواند هم «در داخلِ اتاق» و هم «در اتاق» باشد. اما مشکل تنها به این‌جا ختم نمی‌شود. هیچ فارسی‌زبانی و حتا هیچ‌یک از استادانِ زبانِ فارسی نمی‌تواند آن را مستقل از واژه‌یی که پس از این گروه می‌آید، درست بخواند:

«پرویز در اتاق نیست»،

«پرویز در اتاق نشیمن نیست».

واژه‌های «است» و «نشیمن» در دو مثال بالا، که پس از «اتاق» آمده‌اند و در هنگام خواندنِ «اتاق» آن‌ها را نمی‌بینیم، تعیین می‌کنند که «اتاق» را چگونه بخوانیم. اما مشکل همچنان باقی است، زیرا گاهی حتا واژه‌یِ بعد نیز نمی‌تواند همیشه کمک کند تا جمله را درست بخوانیم و تنها ساختِ جمله به ما می‌گوید که «در» و «اتاق» را چگونه بایدَ خواند:

«پرویز در اتاق نیست»،

«پرویز در اتاق نشیمن نیست»،

«پرویز در اتاق نشیمن را تعمیر کرد».

گمان نکنید که مشکلاتِ نیاوردنِ نشانه‌یِ اضافه در این‌جا پایان می‌یابد. گاه پیش می‌آیَد که نه واژه‌یِ بعد و نه ساختِ جمله هیچ‌یک نمی‌توانند به ما بگویند که باید این نشانه را میانِ دو کلمه فرض کرد یا نکرد:

جمله‌یِ «معلم تازه وارد کلاس شد» می‌تواند «معلمْ تازه وارِد کلاس شد» خوانده شود و نیز «معلم تازه واردِ کلاس شد». جمله‌یِ «پدر پرویز را دید» را می‌توان هم «پدرْ پرویز را دید» خواند و هم «پدرِ پرویز را دید». همین‌طور جمله‌یِ «معلم بچه‌ها را شناخت» را می‌توان دو گونه خواند: ۱. «معلمْ بچه‌ها را شناخت»؛ ۲. «معلمِ بچه‌ها را شناخت».

آیا خطی را می‌شناسید که مردمانش و حتا دانشمندانش در خواندنِ یک جمله‌یِ ساده این‌همه دشواری داشته باشند؟ همه‌یِ این مشکلات ناشی از این است که نوشتنِ نشانه‌یِ اضافه را ضروری نمی‌دانیم و همه‌جا نمی‌آوریم. شاید گفته شود که چشم ما در خواندنِ یک متن کلمه‌به‌کلمه پیش نمی‌رَود، بلکه عبارت‌به‌عبارت تصویربرداری می‌کند. این سخن تا حدی درست است، اما دلایلِ بالا را باطل نمی‌کند:

نن فقط چشم آزموده و آشنا به فن تندخوانی می‌تواند عبارت‌به‌عبارَت ببیند، حال‌آنکه اکثرِ افراد کلمه‌به‌کلمه و نوآموزانِ زبان حرف‌به‌حرف می‌بینند و می‌خوانند.

۲. بسیار پیش می‌آید که کلماتِ طرفینِ نشانه‌یِ اضافه در یک سطر جای نمی‌گیرند و بخشی از آن به ابتدایِ سطرِ بعد منتقل می‌شود. در این حالت چشم خواننده نمی‌تواند از انتهایِ یک سطر و ابتدایِ سطرِ بعد تصویری واحد بردارد.

۳. مکرر اتفاق می‌افتد که این نشانه بیش از دو کلمه را به هم پیوند می‌دهد، مانند: فرهنگِ توصیفیِ دستورِ زبانِ فارسی، کتابِ سنجشِ خردِ نابِ فیلسوفِ نامدارِ آلمانی، مردِ اسب‌سوارِ دشت‌نشینِ صحراگردِ باران‌دیده.

نیاوردنِ نشانه‌یِ اضافه یک زیانِ دیگر نیز دارد و آن کاربردِ نابه‌جایِ ویرگول است. اکثرِ نوشته‌هایِ فارسی پر است از ویرگول‌هایِ نابه‌جا. علتش نگرانیِ نویسنده است از این‌که مبادا خواننده کلماتِ جمله را به‌غلط با کسره‌یِ اضافه بخواند. ازاین‌رو در جمله از ویرگول به‌عنوانِ نشانه‌یِ درنگ استفاده می‌کند. اگر نشانه‌یِ اضافه همیشه آورده شود، نویسنده دیگر از این بابت ترسی نخواهد داشت و در نتیجه معضلِ ویرگول‌هایِ نابه‌جا نیز خودبه‌خود برطرف می‌شود.[vi]

آنچه گفتیم مربوط به جمله‌هایِ ساده بود. می‌توان حدس زد که وقتی جمله‌ها پیچیده می‌شوند، میزانِ بدخوانی و بدفهمیِ ما به طرزی تصاعدی افزایش می‌یابد. وقتی خواننده‌یِ ایرانی در ترجمه‌یِ کتابی از هگل می‌خواند «جهانِ روح از خودبیگانه شده»[vii] به‌راستی آن را چگونه بخواند و چگونه بفهمد؟ «جهانْ روح ازخودبیگانه‌شده»؟، «جهان روحْ از خود بیگانه شدَه»؟، «جهانِ روح ازخودبیگانه شده»؟ حال‌آنکه خواننده‌یِ آلمانی‌زبان هیچ مشکلی در خواندنِ درست اصل آن ندارد: Die Welt des sich entfremdeten Geistes. به‌بیان‌دیگر ما علاوه بر اینکه در درک اصطلاح «گایست» هگلی که مترجمان ما آن را «عقل» (حمید عنایت)، «روح» (زیبا جبلی) و «جان» (باقر پرهام) ترجمه کرده‌اند، با دشواری روبه‌رو هستیم، خط ما نیز این دشواری را دوچندان کرده و با نیاوردنِ نشانه‌یِ اضافه چنان نحوِ جمله را مبهم و فهم آن را تیره کرده است که نظیرش را شاید در کمتر خطی بتوان یافت. باید به‌صراحت اعتراف کرد که نیاوردنِ نشانه‌یِ اضافه باعثِ کندخوانی، دوباره‌خوانی، بدخوانی، دشوارفهمی و بدفهمی می‌شود. مشکلِ اصلی درواقع این است که واکه‌هایِ شش‌گانه‌یِ فارسی هیچ نماینده‌یی در الفبایِ خطِ فارسی ندارند و ازاین‌رو می‌توان گفت که خطِ فارسی خطی «غیردمکراتیک» است؛ اما با نوشتنِ نشانه‌یِ اضافه می‌توان از شدتِ این ضعفِ خطِ فارسی تا حدی کاست.

به‌جرأت می‌توان گفت که خط فارسی اگر نقادانه به خود ننگرد و در رفعِ معایبِ خود مجدانه نکوشد، هرگز قادر نیست جهانِ پهناورِ اندیشه را به‌روشنی در خود بازتاباند. یک‌لحظه پیشِ خود تصور کنید که انگلیسی‌زبانان یا آلمانی‌زبانانِ نشانه‌های اضافه را در خطِ خود حذف کنند و آن را مثلِ ما ایرانیان به فراخورِ حالِ و شمِّ زبانیِ گویشورانشان واگذارند. نتیجه‌یِ آن کاملاً روشن است.

درباره‌یِ ضرورت آوردنِ نشانه‌یِ اضافه بسیار می‌توان گفت. داریوشِ آشوری در مقاله‌یِ «چند پیشنهاد درباره‌یِ روشِ نگارشِ و خطِ فارسی» که نخست در مجله‌یِ نشرِ دانش در سال ۱۳۶۵ به چاپ رسید و اینک در کتابِ «بازاندیشیِ زبانِ فارسی» (آشوری، ۱۳۱) تجدید چاپ شده است، حقِ مطلب را در این زمینه ادا کرده است. او در نوشته‌هایش همه‌جا نشانه‌یِ اضافه را می‌آورد. کسانی که معتقدند آوردنِ این نشانه چهره‌یِ خطِ فارسی را زشت می‌کند، کافی است به‌عنوانِ نمونه کتابِ «چنین گفت زرتشتِ نیچه» با ترجمه‌یِ او را باز کنند و ببینند، آیا چهره‌یِ خطِ فارسی در آن کتاب زشت شده است؟ هر کس که با زبانِ فارسی آشناست، این کتاب را، باآنکه نثری کهن‌شیوه دارد، می‌تواند بی‌غلط بخواند، حال‌آنکه حتا دانشمندانِ ما در خواندنِ یک جمله‌یِ ساده که نشانه‌هایِ اضافه‌یِ آن حذف شده است، با دشواری روبه‌رو هستند.

اینکه هیچ‌یک از ما مطمین نیستیم بتوانیم متنی را که قبلاً نخوانده‌ایم، بی‌غلط بخوانیم، بیش از همه ناشی از نیاوردنِ نشانه‌یِ اضافه در خط است. اخیراً میانِ برخی جوانان باب شده است که به‌عنوان‌مثال «دوستِ عزیز» را «دوسته عزیز» بنویسند. این کار بیش از آنکه ناشی از کم‌اطلاعیِ آنان از دستور و خطِ فارسی باشد، ناشی از ضعفِ خطِ فارسی و خو نکردنِ ما به آوردنِ نشانه‌یِ اضافه است. بنابراین به‌جایِ آنکه جوانان را ملامت کنیم، بهتر است در نگاهِ خود به نشانه‌یِ اضافه تجدیدنظر کنیم و آوردنِ آن را در همه‌جا ضروری بدانیم.

**پایانِ سخن**

خطِ فارسی که زمانی می‌توانست بدونِ نقطه‌گذاری و آوردنِ نشانه‌یِ اضافه و حتا بدونِ گذاشتنِ نقطه‌هایِ حروف در نسخِ خطی نیازهایِ کاربران و مخاطبانِ محدودِ خود را که به‌طور عمده در حوزه‌یِ شعر و ادب بود، برآورد، اکنون قادر نیست با همان شیوه‌یِ کهن این حجم انبوه از دانش و فن و فلسفه را به میلیون‌ها کاربر و مخاطبِ خود به‌درستی عرضه کند. خوشبختانه با ظهور و رواجِ رایانه‌ها و ورودِ ویراستارانِ حرفه‌یی به عرصه‌یِ نشر پیشرفت‌هایِ بسیار کرده‌ایم، اما نمی‌توان همچنان به ضرورتِ آوردنِ نشانه‌یِ اضافه در خط بی‌اعتنا بود. همان‌طور که ما اکنون تمامِ نقطه‌هایِ حروف نقطه‌دار را می‌گذاریم، انتهایِ جمله‌ها را بدونِ استثنا با نقطه می‌بندیم، هر جمله‌یِ پرسشی را با علامتِ سؤال (؟) مشخص می‌کنیم، نقل‌قول‌ها را در درونِ دو گیومه («») یا « » می‌آوریم، در صورتِ لزوم در متن از نشانه‌هایی مانند ویرگول (،)، نقطه‌ویرگول (؛)، دونقطه (:)، پرانتز ()، قلاب []، خط‌تیره (–)، علامتِ تعجب (!) و مانند آن استفاده می‌کنیم، بینِ کلمات بدون استثنا یک فاصله‌یِ تمام می‌گذاریم، مراقبیم که فاصله را نیم‌فاصله و نیم‌فاصله را فاصله نزنیم، رفته‌رفته به جدانویسیِ کلمات عادت کرده‌ایم و مانند کتابِ «دستور پنج استاد» نمی‌نویسیم: «نمیتوان»، «بهمخاطب»، «کلماتیکه»، «مختوم بالف»، «بهمنند»، «بکلمه»، و هیچ‌یک از این کارها را سخت یا زشت کردنِ چهره‌یِ خطِ فارسی نمی‌دانیم، پس می‌توان به نوشتنِ نشانه‌یِ اضافه نیز عادت کرد و آن را بدونِ استثنا آورد و آوردنِ یا نیاوردنِ آن را به میلِ نویسنده و تشخیصِ بودونبودِ آن را به خواننده واگذار نکرد.

**منابع:**

– انوری، حسن؛ احمدی گیوی، حسن، ۱۳۹۳. دستورِ زبانِ فارسی ۲. تهران، انتشاراتِ فاطمی.
– طباطبایی، علاءالدین. ۱۳۹۵، فرهنگِ توصیفیِ دستورِ زبانِ فارسی. تهران، فرهنگِ معاصر.
– آشوری، داریوش، ۱۳۷۵، بازاندیشیِ زبانِ فارسی. تهران، نشرِ مرکز.
– فرهنگستان، ۱۳۹۴، دستورِ خطِ فارسی. تهران، فرهنگستانِ زبان و ادبِ فارسی (نشرِ آثار).

**یادداشت‌ها**

[i] متأسفانه این نشانه‌یِ مهم در خطِ فارسی نام واحد و گویایی ندارد: دستورنویسان ما آن را «کسرهٔ اضافه»، «نقش‌نمایِ اضافه»، «علامتِ اضافه» و «نشانهٔ اضافه» نامیده‌اند. این نشانه را برخی «نقش‌نما» یا «حرف» تلقی کرده‌اند (انوری، ۲۷۸)، حال‌آنکه برخی دیگر «واژه‌بست» (clitic/ Klitikon) دانسته‌اند (طباطبایی، ۵۲۰). لفظ «اضافه» نیز برای این نشانه چندان مناسب نیست، زیرا این نشانه نه‌فقط در حالتِ اضافه و بینِ مضاف و مضاف‌الیه، بلکه میانِ موصوف و صفت نیز ظاهر می‌شود، مگر آنکه «اضافه» را در این‌جا به معنایِ دستوریِ آن درک نکنیم.

[ii] این علامت کوتاه‌شده‌یِ «ی» است.

[iii] این خطابه که به «رسالهٔ املایِ فارسی: پیشنهاد به مقامِ فرهنگستان» مشهور است، اکنون در لغت‌نامهٔ دهخدا و ویکی‌نبشته در دسترس است.

[iv] همان‌طور که گفته شد، فرهنگستان در این زمینه توضیحی نمی‌دهد. جست‌وجوی من برای یافتنِ نوشته‌یی که در آن دلایلِ نیاوردنِ نشانه‌یِ اضافه را ذکر کرده باشد، بی‌نتیجه بود. ازاین‌رو این دلایل بیشتر بر پایه‌یِ شنیده‌ها و نامه‌نگاری‌هایم استوار است.

[v] در این مختصر نمی‌توان شرح داد که این امر چه پیامدهایی برای ما و ذهنِ ما داشته است. فقط به اشاره می‌توان گفت که یکی از دلایلی که ما حافظه‌یی نیرومند داریم، اما قدرتِ تحلیلِ ما ضعیف است، به‌عبارت‌دیگر بیشتر اهلِ «نقل» هستیم و کمتر اهلِ «عقل» – که بازتابِ آن را در سیاست هم می‌توان دید– به حضورِ فرهنگِ گفتاری و خطِ صامتِ الفبایی ناقصِ ما مربوط می‌شود.

[vi] برای اطلاعِ بیشتر درباره کاربردِ نابه‌جایِ ویرگول بنگرید به کتابِ ویرگول‌گذاری و مبانیِ نظریِ آن: کاربردِ به‌جا و نابه‌جایِ ویرگول از صاحبِ این قلم.

[vii] فنومنولوژیِ روح/ هگل؛ ترجمهٔ زیبا جبلی، ص ۳.

**مد و مه/ سه‌شنبه ۲۳ بهمن ۱۳۹۷**

# محاکمه غنی در دادگاه جمهوریت

عبدالشهید ثاقب

قسمت سوم

**غنی و کالبدشکافی یک ملت**

حکایت می‌کنند که دولت بریتانیا در سال ۱۹۳۱ کنفرانسی را در لندن زیر عنوان «میزگرد هند» برگزار کرده و از مهاتما گاندی نیز به اشتراک دعوت کرده بود. وقتی گاندی در کنفرانس حضور می‌یابد، متوجه می‌شود که او را به نمایندگی از فرقۀ خاصی، یعنی به عنوان سخنگوی هندوها، دعوت کرده‌اند. وقتی پرس‌وپال می‌کند، متوجه می‌شود که سایر اعضای هیأت نیز هر کدام به نمایندگی از فرقه‌یی دعوت شده‌اند. اعضای هیأت به تفکیک قومیت از سوی نخست وزیر بریتانیا انتخاب شده بودند. گاندی خشمگین می‌شود و اعتراض می‌کند و می‌گوید: درست است که من یک هندو هستم، اما اینجا به حیث سخنگوی بزرگترین حزب سیاسی هندوستان آمده‌ام؛ حزب فراگیری که خود را نمایندۀ همه ملت هند می‌داند و من از آدرس این ملت صحبت می‌کنم.

سپس در جلسه‌یی که در «انستیتوت سلطنتی امور بین‌المللی» برگزار می‌شود، در برابر تقسیم‌بندی مذهبی جامعۀ هند به شدت مقاومت و ایستادگی کرده و آن را «کالبدشکافی و تجزیه ملت» می‌نامد. کالبدشکافی و تجزیه ملت واقعاً اسم با مسمایی است برای سیاست‌هایی که شهروندان یک دولت - ملت را به گروه‌های قومی فرو می‌کاهد و میان شان دست به غیریت‌سازی مفرط می‌زند. از آشکارترین نمونه‌های این‌گونه سیاست، نحوۀ برخورد تبعیض‌آمیز غنی با برادران هزاره است. هزاره‌ها یکی از اقوام زحمت‌کش این سرزمین هستند که در تاریخ معاصر افغانستان بارها مورد ستم، تبعیض و حتا نسل‌کشی قومی قرار گرفته و طعم تلخ محرومیت را چشیده‌اند. اما با سرنگونی رژیم طالبان و شکل‌گیری نظام نوین در افغانستان آهسته آهسته این قوم، با استفاده از فضای نسبتاً باز سیاسی، در حوزه‌های رقابتی درخشیده و استعداد نهفتۀ خود را آشکار کردند؛ اتفاقی که برای غنی و امثالش سخت تمام شد و نوعی توهم زوال را در ذهن‌شان خلق کرد. در نخست واکنش‌ها بر این امر واکنش لفظی بود (به گونه‌یی که کسی به‌نام فاروق اعظم در یکی از سخنرانی‌هایش در ارگ با تحسر و تأسف گفت که از همۀ لوی کندهار در آزمون کانکور تنها به اندازۀ دایکندی کامیاب نشده‌اند) اما آهسته آهسته این نگرش‌ها وارد سیاست‌گزاری‌های دولتی شد و مقابله با آن‌چه پیشرفت هزاره‌ها خوانده می‌شد، به خود شکل اجرایی گرفت. دو نمونه‌یی از این‌گونه سیاست‌گزاری‌ها، یکی سهمیه‌بندی در آزمون کانکور است که بر بنیاد آن امسال هزاره‌یی با بالاترین نمره در دانشگاه دفاعی مارشال فهیم کامیاب نشد و اما پشتونی با پایین‌ترین نمره به حیث دانشجو پذیرفته شد و دیگرش به تعویق‌اندازی انتخابات پارلمانی ولایت غزنی. غزنی یکی از ولایات تاریخی افغانستان است که در آن اقوام مختلف زنده‌گی می‌کنند. در حالی که مطابق قانون انتخابات پارلمانی هر ولایت یک حوزۀ رأی‌گیری است، اما آقای غنی و حواریونش انتخابات پارلمانی این ولایت را به تعویق انداخته‌اند تا زمینه را برای تقسیم غزنی به حوزه‌های انتخاباتی چندگانه فراهم کنند. گفته می‌شود همین اکنون در ارگ روی طرحی کار جریان دارد که بر بنیاد آن غزنی به سه حوزۀ رأی‌گیری جداگانه تقسیم می‌شود: حوزۀ هزاره‌ها، حوزۀ تاجیک‌ها و حوزۀ پشتون‌ها. آن‌چه باعث شده است تا غنی بر خلاف قانون به دنبال تقسیم یک ولایت به چند حوزۀ رأی‌گیری باشد، تفکر برتری‌خواهانه و سلطه‌جویانه قومی او است. زیرا در انتخابات پارلمانی سال ۱۳۸۹ در این ولایت، برادران پشتون نتوانستند نماینده‌یی به پارلمان بفرستند. غنی برای اعادۀ هژمونیسم قومی و مهار برادران هزاره در غزنی کمر بسته است تا بر خلاف قانون، از یک‌سو انتخابات پارلمانی این ولایت را به تعویق بیندازد و از سوی دیگر، برای تقسیم این ولایت به چند حوزۀ رأی‌گیری تلاش کند.

پیامدهایی که سیاست‌های کذایی غنی برای افغانستان داشته است، تشدید شکاف‌های قومی، کالبدشکافی و تجزیه یک ملت بوده است. غنی همان‌طوری که چندسال جنرال دوستم، معاون اول ریاست‌جمهوری، ادعا کرد به همۀ مردم افغانستان به نظر واحد نگاه نمی‌کند. او بر خلاف شعار دورۀ کازارهای انتخاباتی خود که می‌گفت «هیچ افغانی از افغان دیگر کم‌تر نیست» اقوام افغانستان را درجه‌بندی کرده و حتا در میان برادران پشتون، مسأله درانی و غلزایی و در میان غلزایی بحث لوگری و غیرلوگری را به پیش کشیده است. او خود را رییس‌جمهور همۀ افغانستان نه، بل از قبیلۀ خاص می‌داند.

این را شما مقایسه کنید با کارنامۀ سیاست‌مداران سایر کشورهای دور و نزدیک ما که چگونه تلاش می‌کنند از تقسیم یک ملت بر بنیاد مذهب و قومیت حتا در گفتار هم پرهیز کنند. مثلاً یک وقتی باری سعدون الزوبیدی، یکی از اعضای کمیتۀ موسسان عراق، به جیمز نأتی، خبرنگار بی.بی.سی، گفت: «ممکن است خواهش کنم مرا عراقی بنامید نه سنی؟» آقای غنی باید از مانموهان سینگ، نخست وزیر پیشین هند، بیاموزد که چگونه هشیارانه در برابر استراتژی‌های افراطیون مبنی بر تقسیم‌بندی ملت هند به قوم و مذهب موضع گرفت. مانموهان سینگ، در طی بحث های پارلمانی در بارل کشتار سیک‌ها به دنبال ترور خانم ایندیرا گاندی، به پارلمان هند گفت: «در اینکه نه فقط از جامعه سیک بلکه از کل ملت هند پوزش بخواهم تردید ندارم، زیرا آنچه در ۱۹۸٤ رُخ داد، نفی مفهوم ملیت و محتوای قانون اساسی ما است.»

# ازدواج‌های زیر سن در افغانستان ۵۵ درصد کاهش یافته است

یک سازمان ملل بین‌المللی حامی حقوق کودکان در جهان، در گزارشی اعلام کرده که ازدواج‌های زیرسن در افغانستان طی بیست سال اخیر، حدود ۵۵ درصد کاهش یافته است.

سازمان حمایت از کودکان یا «سیف دچلدرن»، در گزارشی با بررسی شاخص‌های مربوط به حمایت و حفاظت از کودکان در ۱۷٦ کشور، شرایط کودکان در دو دهۀ اخیر در جهان را با شرایط بیست سال پیش مقایسه کرده می‌گوید که موارد ازدواج‌های کودکان یا زیر سن در افغانستان، حدود پنجاه‌وپنج درصد کاهش یافته است. این سازمان افزوده که ازدواج‌های زیر سن در سطح جهان طی بیست سال اخیر در مقایسه با پیش از سال ۲۰۰۰ میلادی، حدود بیست‌وپنج درصد کاهش یافته است. سیف دچلدرن از این کاهش به عنوان یک پیشرفت «خوب» یاد کرده است. به گفتۀ سازمان حمایت از کودکان، تعداد کسانی که در دورۀ کودکی عروسی می‌کنند، امروز در مقایسه با بیست سال پیش یازده میلیون کمتر شده‌اند.

سازمان بین‌المللی حمایت از کودکان می‌گوید در بین کشورهای جنوب آسیا، بیشترین پیشرفت را در زمینۀ کاهش ازدواج‌های زیرسن، هند داشته است. به گفتۀ این سازمان، هند در مقایسه با سال‌های پیش از ۲۰۰۰ میلادی ۵۱ درصد و به تناسب سال ۱۹۹۰، شصت‌وسه درصد ازدواج‌های زیرسن کمتر داشته است.

این گزارش حاکی‌ست که رقم «کودکان مادر» نیز در سطح جهان طی دو نزدیک به دو دهۀ اخیر در مقایسه با سال‌های پیش از ۲۰۰۰ میلادی، حدود ۲۲ درصد کاهش یافته است. سیف دچلدرن از این رقم به عنوان یک پیشرفت «منصفانه» یاد کرده و در عین‌حال تأکید کرده حالا در مقایسه با سال‌های پیش از ۲۰۰۰ میلادی، کمتر از سه میلیون نوجوان در سال ولادت می‌کنند.

**کاهش ازدواج‌های زیر سن در افغانستان**

سازمان بین‌المللی حمایت از کودکان، در گزارش خود گفته است که افغانستان در زمینۀ جلوگیری از ادواج‌های زیر سن در دو دهۀ اخیر در تناسب با سال‌های پیش از آن، پیشرفت خوبی داشته است. سیف دچلدرن در گزارش خود شرایط زنده‌گی یک دختر نوجوان افغانستانی را با شرایط مادرش به مقایسه گرفته و این دختر گفته است که او تفاوت بزرگی در شراط زنده‌گی خود در تناسب به شرایط زنده‌گی مادرش می‌بیند.

وجیهه که هفده سال دارد، گفته است که مادرش در شانزده سالگی ازدواج کرده و نُه فرزند را بزرگ کرده است. سازمان حمایت از کودکان شرایط زنده‌گی وجیهه را در مقایسه با شرایط زنده‌گی مادرش به عنوان یک نمونۀ خوبی از پیشرفت یاد کرده می‌افزاید که افغانستان تا سال ۲۰۰۰ میلادی، بلندترین سطح ازدواج‌های زیرسن را در جهان داشت. به گفتۀ این سازمان، تا سال‌های پیش از ۲۰۰۰ میلادی، از هر یک‌هزار ولادت، ۱۵٤ مورد آن مربوط به زایمان دخترانی بود که بین سال‌های ۱۵ تا ۱۹ سال قرار داشتند. اکنون این رقم به ٦۹ مورد در یک‌هزار ولادت رسیده است.

سازمان بین‌المللی حمایت از کودکان، در گزارش خود گفته است با توجه به اینکه افغانستان یکی از فقیرترین کشورها می‌باشد و ده‌ها سال است که خشونت‌های مسلحانه را تجربه می‌کند، رقم ازدواج‌های زیر سن در این کشور به طور چشم‌گیری کاهش یافته است.

این سازمان در عین‌حال تأکید کرده که ولادت‌های زیرسن هنوزهم در افغانستان صورت می‌گیرد و این مساله بیشتر دامن‌گیر دخترانی است که در خانواده‌های فقیر زنده‌گی می‌کنند.

با این‌حال، سازمان حمایت از کودکان، در گزارش خود تأکید کرده که یکی از دلایل کاهش ازدواج‌های زیرسن در افغانستان، سقوط رژیم طالبان، حضور نیروهای ناتو و کمک‌های بین‌المللی برای دسترسی کودکان به فرصت‌های آموزشی، صحی و هم‌چنین تأمین مصارف مراکز ارایه کنندۀ خدمات به مادران و خانواده‌ها بوده است. به گفتۀ این سازمان، یکی از دلایل دیگر کاهش ازدواج‌های زیرسن این است که با سقوط رژیم طالبان زمینۀ آموزش برای دختران نیز مساعد شد. این سازمان می‌گوید که طالبان با آموزش و پرورش دختران و هم‌چنین کار زنان در بیرون از خانه مخالفت داشت.

سازمان بین‌المللی حمایت از کودکان، هم‌چنین از افغانستان و مالی به عنوان دو کشوری یاد کرده که کودکان بیشترین دورۀ کودکی خود را از دست می‌دهند.

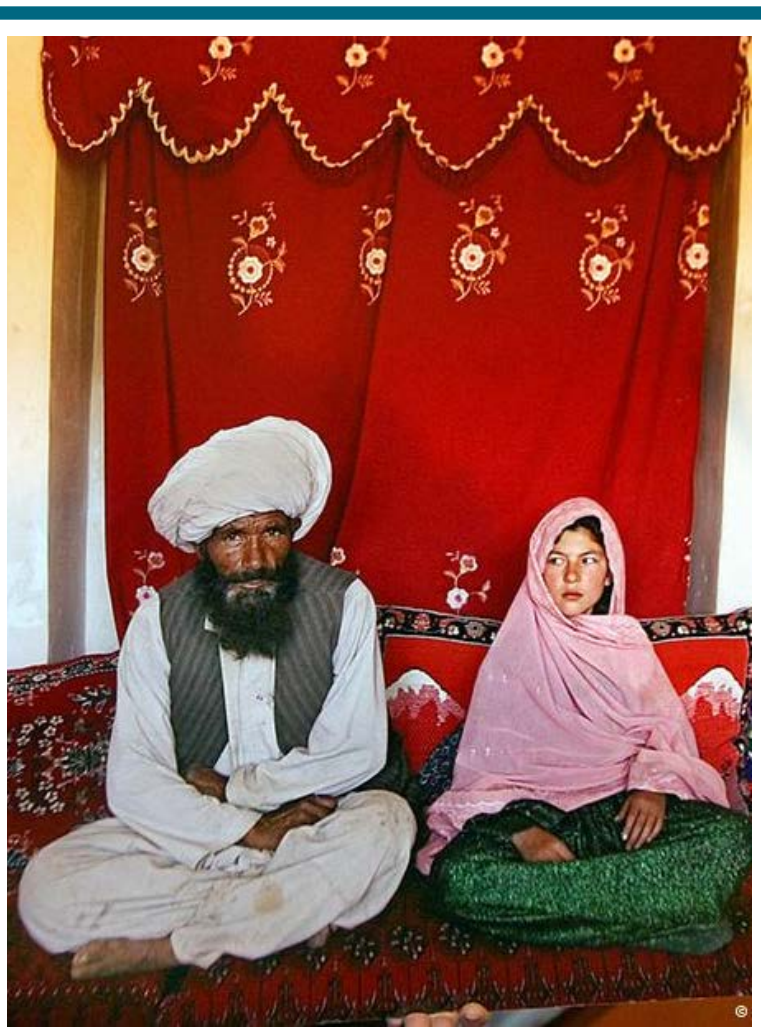

## احمدولی مسعود نامزد انتخابات ریاست جمهوری:

# حامیان افغانستان از ادامۀ کار غنی نگران اند

صدیق

احمدولی مسعود، نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری در گفت‌وگو با تلویزیون صدای امریکا در رابطه به وضعیت سیاسی، نشست مسکو و پایان عمر حکومت وحدت ملی صحبت می‌کرد، گفته است که مردم افغانستان تشنۀ صلح اند، از هر کشوری که صدای صلح بلند شود، مردم را به خود مجذوب می‌سازد و همه در انتظار نتیجۀ آن می‌مانند؛ اما مردم و حداقل نخبه‌گان افغانستان می‌دانند که این نشست‌ها یک‌شبه نتیجه نمی‌دهند.

آقای مسعود، نشست‌های صورت گرفته در مورد صلح افغانستان در کشورهای مختلف را ادامۀ نشست‌های قبلی می‌داند و بر آغاز گفت‌وگو در داخل افغانستان تأکید می‌کند.

آقای مسعود، اما بر ایجاد یک اجماع داخلی که کشورهای و بازیگران منطقه‌یی و فرا منطقه‌یی در آن سهیم باشند، تأکید دارد و می‌گوید که هرگاه یک اجماع داخلی در مورد صلح ایجاد گردد که در آن کشورهای و پتانشیل‌های منطقه‌یی و فرا منطقه‌یی سهیم باشند، در آن صورت می‌توان به بر قراری صلح امیدوار بود، در غیر صورت، ادامۀ نشست‌های که بیشتر رویکرد سیاسی دارند در حول محور منافع بازیگران می‌چرخد، اما سبب تأمین صلح نمی‌گردد.

به گفتۀ آقای مسعود، تاهنوز یک اجماع ملی در میان بازیگران سیاسی افغانستان ایجاد نشده است تا صدای واحد از این نشانی بلند شود که دنیا در محور تفاهم آنان قرار گیرد.

این نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری می‌گوید که بازیگران منطقه‌یی و فرا منطقه‌یی باید در روند صلح افغانستان در نشست‌هایی که پیرامون آن صورت می‌گیرد، مساعی مشترک به خرج دهند؛ در غیر صورت به نتیجۀ این نشست‌ها نمی‌توان امیدوار بود.

آقای مسعود در قسمتی از گفت‌وگویش با اشاره به سخنان جان‌بس سفیر امریکا در کابل در مورد پایان عمر حکومت وحدت ملی و صلاحیت‌های محمداشرف غنی صحبت کرده، گفت: تمام بازیگران در افغانستان در مورد حکومت تحت ادارۀ آقای غنی، مظنون و بدگمان هستند و در مورد کنش‌های خودسرانه متردد و نگران هستند و پیش از پیش فکر می‌شود، صلاحیت‌های غنی محدود شود؛ اما مردم افغانستان و شورای نامزدان انتخابات ریاست‌جمهوری به این باور هستند که محدودیت صلاحیت‌ها چاره ساز نیست.

او تأکید کرد که آقای غنی در مدت ۵ سال تمام قانون‌شکنی‌ها را انجام داده است و سرانجام، در پایان عمر حکومت بدون مجوز قانونی حکومت را توسط دادگاه عالی تمدید کرده است. در حالی که دادگاه عالی نیز در این مورد وضاحت نداده است که به اساس کدام ماده این «تفسیر و فتوا» داده است. به همین سبب همه در این مورد مظنون هستند. از این بابت، مردم، نیروهای سیاسی، نیروهای ذیدخل در قضایایی افغانستان و کسانی که خواهان صلح هستند نگرانی دارند.

آقای مسعود در پاسخ به این پرسش که آیا اظهارات جان‌بس سفیر امریکا در کابل نقض حاکمیت داخلی است، گفت: نقض حاکمیت از ۱۸ سال بدین‌سو جریان دارد، کشورهای دخیل در قضایایی افغانستان با تمام حمایت‌های مالی – اقتصادی و سیاسی، به خود حق می‌دهند که چنین اظهاراتی داشته باشند.

آقای مسعود می‌گوید که ایالات متحدۀ امریکا در مدت ۱۸ سال افغانستان را حمایت کرده است و باید اذعان کرد که سیاسیون افغانستان نیز با تفاهم آنان روی صحنه آمده اند. در غیر صورت، انتخاب مردم افغانستان آقای اشرف غنی نبود، اشرف با تقلبات سازمان یافته در انتخابات تلاش به رسیده به ریاست‌جمهوری کرد، اما به میان‌جگری وزیر خارجۀ امریکا به این تخت نشست.

او گفت که آقای غنی در انتخابات پیش از سال ۲۰۱۴ توانسته بود، تنها ۳ درصد رأی بگیرد، به این معنای که مورد انتخابات مردم نبوده و انتخاب بیرونی‌ها بوده است. کشورهای حامی تصور شان این بود غنی می‌تواند افغانستان را نجات دهد. اما افغانستان پنج‌سال اخیر در عرصه‌های مختلف اقتصادی، امنیتی، اعتیاد مواد مخدر و قطب‌بندی‌های قومی – زبانی در حالت بد قرار گرفته است. بنابراین، آقای جان‌بس سفیر ایالات متحدۀ امریکا طرف احتیاط را گرفته است و از بدتر شدن اوضاع نگران است.

او گفت که آقای غنی از طرف آن‌ها (امریکایی‌ها) به داخل افغانستان آمده و از طرف آنان به به اریکۀ قدرت رسید.

او گفت که در دور اول انتخابات ۲۰۱۴ آقای عبدالله ٤٥ درصد رأی آورده بود، اما آقای غنی ۳۵ درصد، ولی در دور دوم، آقای ۱۵ درصد از اقای عبدالله پیشی گرفت، این اتفاق در تاریخ انتخابات جهان نبود.

آقای مسعود با اشاره به نشست مسکو گفت: در نشست مسکو تنها یک تیم مشخص بود. این در دور پیش نیز به مسکو دعوت شده بود، اما اگر بخواهیم که صلح پایدار در افغانستان تأمین شود با این صدا نمی‌شود، امیدواری ایجاد کرد؛ زیرا تنها گزینۀ بهتر برای صلح اجماع داخلی و گفت‌وگوی «بین‌لافغانی» در داخل افغانستان است، در غیر صورت رفت به کشورهای بیرونی برای ایجاد صلح مفهوم ندارد.

# غنی و سلمان؛ دیدار دو شکست‌خورده

محمدرضا امینی

ارگ اعلام کرده که اشرف غنی برای شرکت در چهاردهمین نشست سازمان همکاری اسلامی در مکه در ۱۰ جوزا شرکت و سخنرانی می کند.

آقای غنی همچنین در ضیافت افطاری به دعوت ملک سلمان نیز شرکت می‌کند.

او در این سفر امیدوار است که مشارکت این سازمان و رهبران کشورهای عربی را در روند صلح افغانستان جلب کند.

سال گذشته نیز ده ها عالم دینی در شهر مکه عربستان با صدور قطع‌نامه‌یی از طالبان خواستند که دعوت حکومت افغانستان برای گفتگو را بپذیرند.

نشست این علما با عنوان کنفرانس بین‌المللی علمای مسلمان درباره صلح و ثبات در افغانستان در جده و مکه برگزار شده بود.

اشرف غنی در حالی به مکه سفر کرده که دومین نشست رهبران و چهره‌های سیاسی افغانستان و هیات طالبان به ریاست ملا عبدالغنی برادر در مسکو جریان داشت. گروه طالبان از گفتگو با نماینده‌گان حکومت افغانستان در این نشست خودداری کردند.

اگرچه این نشست شاید به گونه ای تصادفی با دومین گفت‌وگوی صلح «بین‌الافغانی» در مسکو همزمان شد و آقای غنی شاید اراده نکرده بود که در شرایطی که نماینده‌گان طالبان با رهبران سیاسی مخالف او در مسکو، دیدار می‌کنند به کشوری سفر کند که همانند خود او در تقلای مشارکت در روند صلح است؛ اما نمی‌تواند. با این حال، این همزمانی تصادفی هم مدلول‌های معناداری دارد از جمله اینکه اشرف غنی و ملک سلمان به عنوان دو عنصر ناکام و شکست خورده در روند صلح که به شیوه‌یی تحقیرآمیز از این دایره بیرون مانده اند، چگونه برای ایجاد مانع در مسیر جاری صلح، تقلا می‌کنند.

اشرف غنی به کمک سلطان سلمان، سال گذشته یک نشست بزرگ از علمای مسلمان را در جده و مکه برگزار کرد تا مشروعیت «جهاد» طالبان را زایل کند و روی بخشی از رهبران و اعضای دون پایه آن، تأثیر بگذارد که جنگ آنها علیه دولت و نیروهای امنیتی کشور، مشروعیت دینی و جواز شرعی ندارد و باید راه صلح را در پیش بگیرند.

دولت افغانستان در آن زمان، یک کارزار تبلیغاتی گسترده را پیرامون آن کنفرانس راه اندازی کرد که ماه ها به طول انجامید؛ اما پاسخ طالبان به فراخوان اعضای آن نشست، همان بود که بود. «جهاد» و خشونت طالبان ادامه پیدا کرد و ظرفیت ایدئولوژیک طالبان برای تهییج جنگجویان خود برای نبرد نیز تضعیف نشد؛ اما در نتیجه ای وارونه، هم اشرف غنی و حکومت او و هم رژیم ریاض و سران خودکامه آن، از دایره صلح افغانستان بیرون انداخته شدند و میکروکشوری مانند قطر، مهار مذاکرات را در اختیار گرفت و به عنوان بازیگر اصلی این روند، همچنان آن را در انحصار خود دارد.

عربستان سعودی باری تلاش کرد تا بعد از امارات، یک نشست چندجانبه صلح با طالبان را میزبانی کند؛ اما گروه طالبان به بهانه حفظ سلامت و مصونیت روند گفتگوهای صلح از منازعات منطقه ای و رقابت های غیرسازنده کشورهای اسلامی، نشست عربستان را لغو کرد. از آن زمان تاکنون، عربستان عملاً هیچ نقشی در روند صلح افغانستان ندارد.

این در حالی است که ریاض و دوحه، با همدیگر روابط رسمی ندارند و عربستان همواره به قطر به عنوان مانعی در مسیر تحقق ایده بلندپروازانه رهبری اعراب و مسلمانان از سوی رژیم سعودی، نگاه می‌کند.

رژیم ریاض در عین حال، مشغول رقابت نفس‌گیر مشابهی با ترکیه است و اتحاد قطر و ترکیه هم یکی دیگر از عواملی است که رژیم سعودی را در برابر دولت دوحه قرار می‌دهد.

اختلاف نظر بر سر شبکه اخوان المسلمین، تلویزیون الجزیره و رابطه با ایران هم از دیگر مسایلی است که روابط تنش آلود ریاض و دوحه را بحرانی‌تر می‌کند.

در کنار همه اینها عربستان سعودی متهم به حمایت گسترده از داعش در افغانستان، سوریه و عراق است؛ اما قطر به شبکه‌هایی مانند القاعده نزدیک است که از متحدان دیرینه طالبان محسوب می‌شود.

با این حساب، موانع بزرگ و سنگینی در مسیر نقش‌آفرینی عربستان سعودی در روند صلح افغانستان وجود دارد. از آن‌سو، اشرف غنی هم به دلایلی متفاوت، از این روند بیرون مانده و برای شکستن لاک انزوای خود در این زمینه، ناگزیر است به دامن رژیم‌ها و افراد منزوی‌تر از خودش مانند عربستان سعودی و ملک سلمان پناه ببرد تا بلکه در کنار همدیگر، برای ایجاد مانع در مسیر صلح با طالبان که به ابتکار قطر و نقش‌آفرینی مخالفان سیاسی حکومت آقای غنی در جریان است، یک جبهه جدید تشکیل دهند.

# Mandegar DAILY

صاحب امتیاز: **احمد ولی مسعود**
مدیر مسؤول: **نظری پریانی – ۰۷۰۰۲۶۳۱۵۲**
ویراستار: **روح‌الله یوسف زاده**
مدیر خبر: **هارون مجیدی**
گزارشگران: **ناجیه نوری، روح‌الله بهزاد و ابوبکر صدیق**
برگ‌آرایی: **مجیب‌الله احمدی**

نشانی برقی: **mandegar.daily@gmail.com**
شمارهٔ تماس: **۰۷۸۵۲۹۹۶۶۰**
مسؤول توزیع: **نادری – ۰۷۴۴۶۰۰۶۳۰**
نشانی: **سرک ۱۳ وزیراکبرخان، کوچه چهارم دست چپ**
**به جز «سخن ماندگار» مسؤولیت دیگر نبشته‌ها به نویسنده‌گان برمی‌گردد.**
چاپ: **مطبعه امام**

Year 11 ● NO 2504 ● Sunday ● 2 June 2019 www.mandegardaily.com


# جوخه‌های مرگ طالبان و سیاست ناکام غنی

**اقبال برزگر**

برای بسیاری از روستاییها در افغانستان صدای غرش چرخبال‌ها، چیزی نیست جز سمفونی مرده‌گان و پیام‌آور مرگ دلبند مادری، معشوق زن جوانی و پدرِ دختری که هنوز از محتوای جهان چیزی نمی‌داند.

این سناریوی تراژدی دست‌کم پس از ظهور مجدد گروه هراس‌انگیز طَالبان، تاکنون پیوسته تکرار می‌شود. پیکرهای پوسیده و بوگرفتهٔ جوانان پس از روزها تأخیر از میدان نبرد به سردخانه‌ها و از سردخانه به ولایات گسیل می‌شود.

بسیاری از مردان جوان روستایی با دل‌های آکنده از امید، دل به دریا می‌زنند و به ارتش می‌پیوندند که هم لعل به دست آید و هم میهن پاسداری شود، اما به محض این که مراحل اداری طی می‌شود، سربازان جوان دسته‌دسته به سوی تله‌های مرگ هدایت می‌شوند.

سربازان در میدان‌های نبرد به دلیل خیانت هم‌سنگران، بی‌لیاقتی فرمانده‌هان و بی‌تفاوتی رهبران سیاسی، یکی پی دیگر اسیر جوخه‌های انتقام‌جویان و مرگ‌آفرینان می‌شوند. سپس در کمال بی‌رحمی و شقاوت سینهٔ مردان جوان شکافته و سرها به تیغ داده می‌شود.

به دلیل محاسبات اشتباه امریکایی‌ها، پس از فروپاشی امارت اسلامی، طالبان دوباره تجدید نیرو کردند و با توسل به جنگ‌های چریکی، آبادی‌ها را آتش زدند و سرهای بی‌شماری را به نیزه کشیدند. کرزی و خلفش به دلایل کودکانه‌یی از جمله تعلق تباری و هم‌دلی با گروه طالبان، در برچیدن بساط این گروه ویرانگر تعلل کردند. سیاست برادر خوانده‌گی و نبود ادبیات واحد سیاسی، دولت افغانستان را تبدیل به مانعی در برابر راهبرد ضد هراس‌افگنی جامعهٔ جهانی ساخت.

حکومت افغانستان به بهانه‌های مختلف از جمله سیاست آشتی ملی، زمینه را برای رشد گروه طالبان فراهم کرد. قلمرو جنگ و زمین‌سوزی از جنوب به شمال امتداد پیدا کرد و طالبان به عنوان نیروی غالب اعتبار پیدا کردند. به این ترتیب هم خون مردان جنگی هدر رفت و هم میلیاردها دالر سرمایه.

اگر سرسختی طالبان را یکی از دلایل شکست آمریکایی‌ها و متحدان اروپایی‌شان در جنگ افغانستان بشماریم، دلیل دیگر آن هم‌نوایی بخش قابل ملاحظه‌یی از حکومت افغانستان با طالبان و سیاست ملتمسانهٔ حکومت در برابر طالبان بود.

اشرف غنی پس از آن که با زاری‌ورزی، روند اعتبارزدایی از اقتدار حکومت را شتاب بخشید و به منزل مقصود رساند، خود نیز از میدان بازی به بیرون پرت شد. آمریکایی‌ها به صورت مستقیم گفت‌وگو با گروه طالبان را آغاز کردند و غنی و دسته‌اش به حاشیه هدایت شد.

گروه طالبان روزگاری در حد مخالف سیاسی یا اپوزیسیون برای حکومت غنی عزیز بودند، اما پس از آن که آنان در تبانی با پاکستانی‌ها و آمریکایی‌ها غنی را بیچاره ساختند. غنی برای برگشت دوباره به میدان بازی، شتابان به سیاست تهاجمی روی آورد .اسدالله خالد و امرالله صالح، از مهره‌های استخباراتی که به ضدیت در برابر طالبان معروف بودند را به ریاست نهادهای امنیتی گماشت؛ البته بعدها مسعود اندرابی به جای صالح نشست و صالح خود از مقربان بارگاه غنی گشت.

مهره‌های جدید با هلهله و غوغای دوچندان وارد کارزار شدند؛ یکی دستور کرد که طالب را زنده اسیر نکنید، دیگری شعارش را «هم سر می‌گیرم و هم سنگر» قرار داد. با گذشت مدتی از سیاست تهاجمی غنی در برابر طالبان، به نظر می‌رسد که این روش در میدان سیاست به گونهٔ مأیوس‌کننده‌یی بی‌نتیجه بوده است و مصداق آن را می‌توان در داد و فریاد حمدالله محب و دلیری عمران خان نخست‌وزیر پاکستان جست‌وجو کرد.

در میدان نبرد نیز تنور کشتار مردان جوان داغ‌تر شده و تحقیر مردان جنگی نیز به آن افزوده شده است. برای یافتن مصداق بی‌پروایی حکومت غنی لازم نیست به میدان نبرد در دوردست‌ها نظر افکنیم؛ کافی‌ست به کشتار سربازان جوان در حاشیهٔ شهر کابل توجه کنید.

شام یک‌شنبهٔ دو هفته پیش گروهی از مهاجمان، هنگام افطار به سربازان پاسگاه دوغ‌آباد حمله کردند و خون آدمی‌زاد را با خوراک سربازان آمیختند؛ هرچند حکومت شمار سربازان کشته شده را سه تن اعلام کرد، اما باشنده‌گان محل روایت‌های دیگری داشتند.

با وصف آن‌که حکومت غنی دم از ارادهٔ آهنین در مبارزه با طالبان می‌زند، اما به نظر می‌رسد که غنی در کفش خود ریگ دارد و تغییر در سیاست تضرع نیامده و از محبت نسبت به طالبان هنوز کاسته نشده است. نمونهٔ روشن آن سیاست بی‌ثمر آزادی ۱۷۵ زندانی طالب که به گناه کشتار سربازان و مردمان ملکی در زندان به سر می‌برند، است.

غنی برای برگشت به میدان بازی شتابزده به نبرد پرداخت و مسبب کشتارهای بی‌امان نیروهای امنیتی در جنوب و شمال شد و سربازان جوان را دسته‌دسته به استقبال جوخه‌های مرگ فرستاد، تا سپیدارهای نورس مملکت یکی پس از دیگر زمین‌گیر شوند. فرار نیروهای امنیتی از میدان نبرد بالامرغاب به سوی ترکمنستان که تحقیر نیروهای امنیتی تعبیر شد و رخدادهایی از این دست که مشتی هفتاد من می‌طلبد، مشت نمونهٔ خروار این طرز برخوردند.

با وصف تعجیل غنی برای پیکار با طالبان و هزینهٔ بسیار، اکنون موتور جنگی آقای رئیس جمهور از شتاب باز مانده است؛ در تازه‌ترین مورد روزنامهٔ آمریکایی نیویورک تایمز گزارش داده که در یک هفتهٔ گذشته ۱۴۳ تن از نیروهای وابسته به دولت کشته شده‌اند که این رقم تکان‌دهنده است و بیان‌گر فاجعه‌یی عمیق در کشور.

حکومت غنی در میدان نظامی به آرزوی بهبودی پیشرفت در وضعیت سیاسی، تنها به شمار مرده‌گان افزود و در واقع ارتش را به صورت بدیع به معنی پلی به سوی جهنم برای سربازان جوان باز تعریف کرد.

۴۵ هزار کشته به اعتراف غنی در جریان حکومت وحدت ملی و ۵۰ هزار کشته به اعتراف حنیف اتمر، مشاور پیشین غنی در شورای امنیت ملی، تنها اعداد نیستند، بل جوانانی‌اند که به خون خفتند. شایسته است که پنج سال دوران غنی و شریک شیک‌پوشاش را دوران «کشتار سربازان جوان» نام بگذاریم؛ دورانی که به شمار داغ‌دیده‌گان افغانستان افزود و بس.

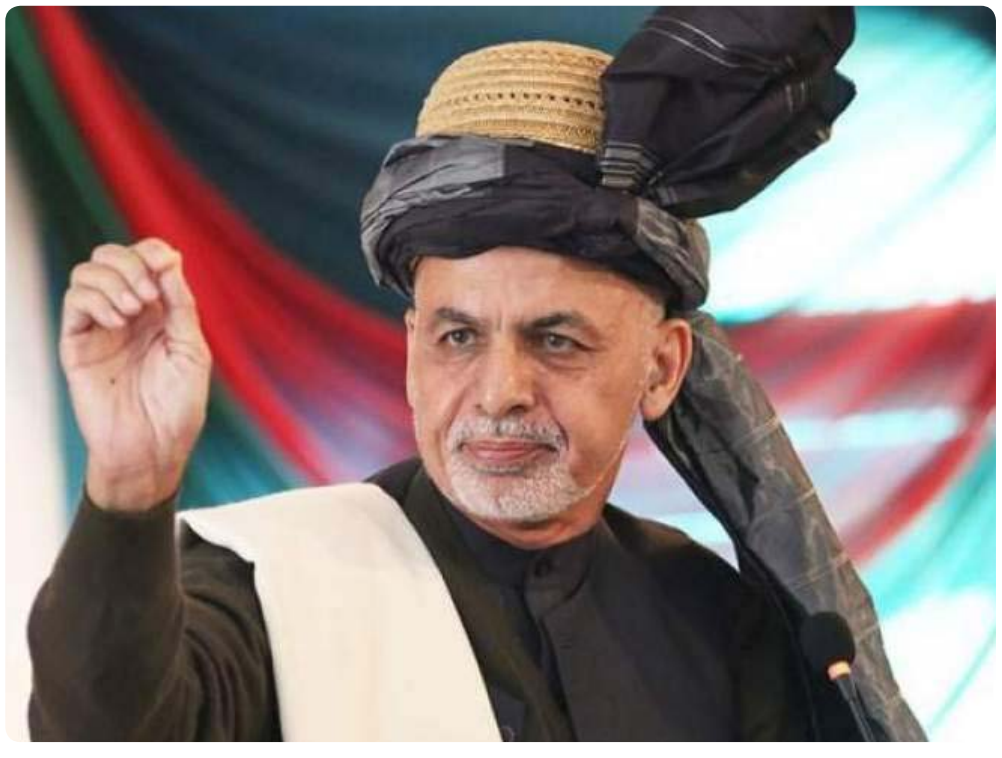

# طالبانو د سولې د هڅو له ټینګار سره سره ولې مرګونو بریدونو ته زور ورکړی؟

په داسې حال کې چې کوچنۍ اختر ته د ګوتو په شمېر ورځې پاتې دي او عام افغانان د اختر په چمتووالي بوخت دي، وسله والو طالبانو د افغانستان په بېلابېلو سیمو کې مرګونو بریدونو ته زور ورکړی دی.

وسله والو طالبانو د جمعې په شپه د ارزګان په چارچینو ولسوالۍ کې پر امنیې قوماندانۍ او د ملي اردو پر یوه کمپ د ځلورو هاموی موټرو په وسیله بمي بریدونه کړي چې د د ولایتي شورا د مرستیال محمد کریم کریمي په وینا، ودانۍ یې په بشپړه توګه ویجاړې کړې او نولس افغان سرتېرې یې وژلي دي.

ده وویل: «تقریباً اته تنه ملي پولیس شهیدان شوي، شپږ ټپیان دي او همدارنګه د ملي اردو ۱۱ سرتېرې شهیدان شوي دي.»

ښاغلي کریمي ازادي راډیو ته وویل، د څه وخت لپاره طالبانو دا ودانۍ نیولې وې، خو وروسته د نړیوالو ځواکونو هوایي بریدونو وسله وال طالبان له دې ځایه په شا کړل.

بل خوا د ارزګان امنیه قوماندان محمد خطاب خنجري ازادي راډیو ته وویل، له دې ولسوالۍ یې وسله وال طالبان په شا کړي او د هغوی ۳۲ وسله یې وال وژلي دي.

نومورې افغانستان سرتېرو ته د مرګ ژوبلې اوښتل منلي، خو د جزیاتو له ورکولو یې ډډه کړې.

په هرات کې د اوبه ولسوالۍ امنیې قوماندان محمد رفیق الکوزي په سیمه کې د ازادي راډیو خبریال ته ویلي چې د جمعې په شپه وسله والو طالبانو په دې ولسوالۍ کې د عامه محافظت د ځواکونو پر پوستو بریدونه کړي چې د عامه محافظت شپږ سرتېري او ځلور ملکیان یې وژلي دي.

د نومورې په وینا، په دې بریدونو کې لس پولیس او درې ملکیان ټپیان شوي هم دي.

د فاریاب په کوهستان ولسوالۍ کې هم د حکومتي ځواکونو او طالبانو تر منځ د سختو نښتو راپورونه ورکړل شوي دي.

د فاریاب د ولایتي شورا مشر خبرداری ورکړی چې که کوهستان ولسوالۍ ته مرستندویه ځواکونه ونه رسېږي، دا ولسوالي د طالبانو لاس ته لوېدای شي.

نومورې ویلي چې د پنجشنبې له ورځې راهېسې په دې ولسوالۍ کې د روانې جګړې په ترڅ کې د افغان امنیتي ځواکونو ۱۶ سرتېري وژل شوي او درې نور ټپیان دي.

پر دې سربېره د جمعې په سهار د کابل ښار په ختیځ کې هم یوه ځانمرګي بمي برید د چارواکو په وینا ځلور ملکي افغانان وژلي او درې نور یې ټپیان کړي دي.

په افغانستان کې د امریکایي ځواکونو یوه ویاند ویلي چې دې برید د دوی ځلور سرتېرې هم برسېرن ټپیان کړي دي.

وسله والو طالبانو د کوچنۍ اختر په درشل کې خپلو بریدونو ته په داسې حال کې زور ورکړی چې د دې ډلې ۱۴ کسیز پلاوي تازه په مسکو له یو شمېر افغان سیاستوالو سره د افغانستان پر سوله خبرې کړي.

دې ډلې چې د عمومي اوربند غوښتنه یې رد کړې، د روژې په میاشت کې هم په ورځنۍ توګه مرګونو بریدونو ته دوام ورکړ او تر اوسه پورې یې په راتلونکې کوچنۍ اختر کې هم د اوربند غوښتنه نه ده منلې.

طالبان چې له یوې خوا د سولې پر هڅو ټینګار کوي، له بلې خوا یې ولې مرګونو بریدونو ته زور ورکړی؟

لیکوال او د سولې فعال نجیب ننګیال وایي، ښایي دا د سولې په پروسه کې د طالبانو د امتیاز اخیستلو د هڅو برخه وي.

نومورې وایي، په ښارونو کې د طالبانو له خوا په دې خاطر هم بریدونه زیات شوي چې د جګړې په جبهو کې د حکومتي ځواکونو وروستیو عملیاتو او بمباریو د دې ډلې جنګیالي ځپلي، ځکه خو دوی په ښارونو کې بریدونه او هدفي وژنې زیاتې کړي.

ښاغلي ننګیال یې درېیم سبب دا یاد کړ چې د سیمې یو شمېر هېوادونه د افغان حکومت د سولې له اوسنۍ پالیسۍ خوښ نه دي او غواړي چې پر افغان حکومت فشار راوړي چې د دوی پر شرایطو سوله ومني.

ده وویل: «غواړي چې پر افغانستان حکومت فشار واچوي، ملکي مرګ ژوبله زیاته شي، د طالبانو بریدونه او چاودنې چې د خلکو له قهر سره مخ شي او په حکومت باندې خلک فشار راوړي، څو هغو غوښتنو ته غاړه کېږدي چې د طالبانو او د سیمې د هېوادونو غوښتنې دي، څو د سولې پروسه د دوی په خوښه مخکې ولاړه شي.»

ښاغلی ننګیال په دې تاوتریخوالو کې د افغان وګړو درنې مرګ ژوبلې ته په اشارې وایي، دا د دې ځرګندوی دي چې طالبان له سیاسي بهیر سره د یو ځای کېدو نیت یا په دې اړه لرلید نه لري.

نومورې وایي، په افغانستان کې پخوانیو تجربو ښودلې، هغوی چې ملکي خلک یې وژلي او له تاوتریخوالې یې لاس نه دی اخیستی، هغوی چې په سیاسي بهیر کې شامل شوي هم دي، خلکو ورته په درنه نه دي کتلي.

وسله وال طالبان بیا پر ملکیانو د بریدونو خبره نه منې او ادعا کوي چې هدف یې افغانستان سرتېري او بهرني ځواکونه دي.